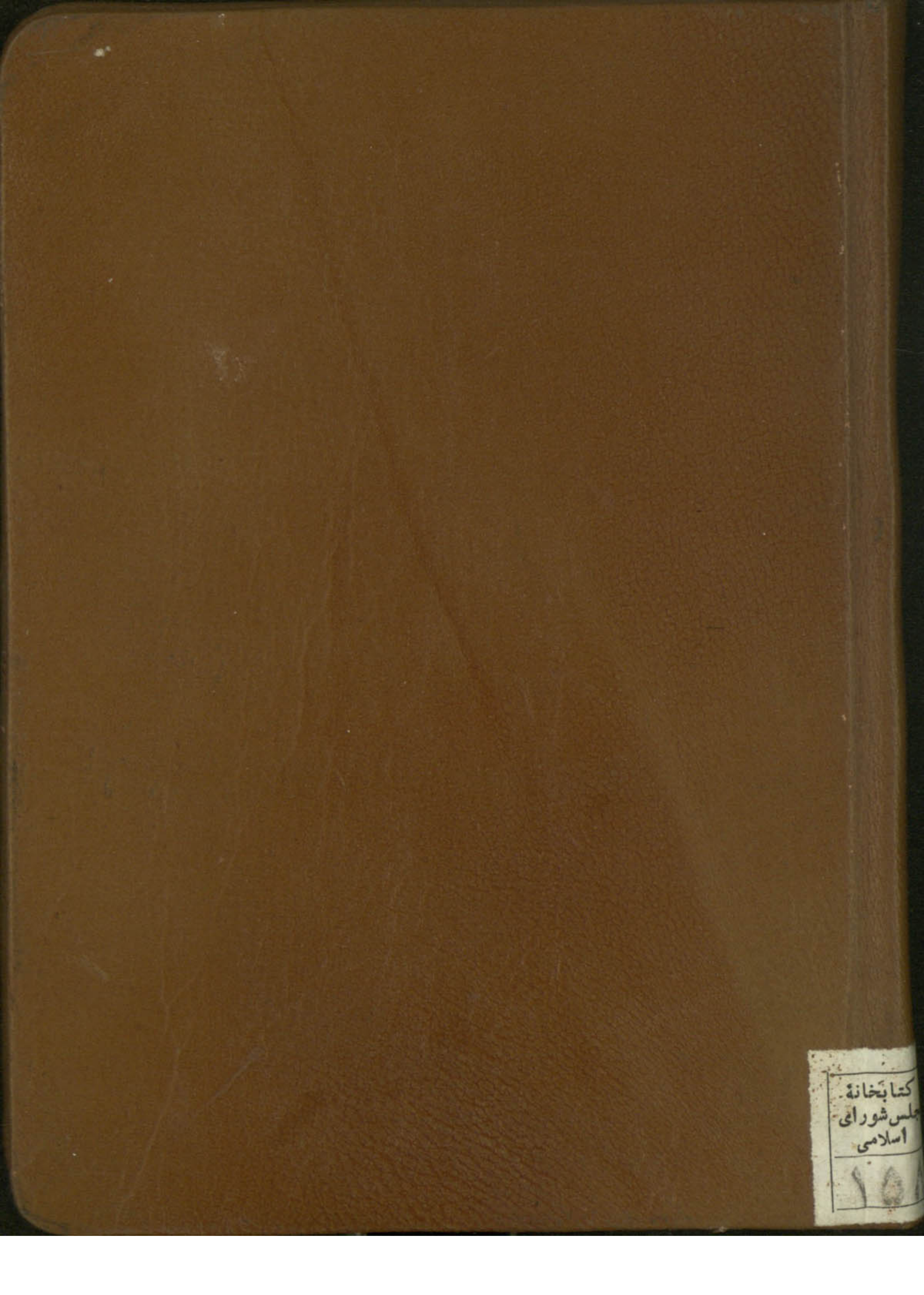
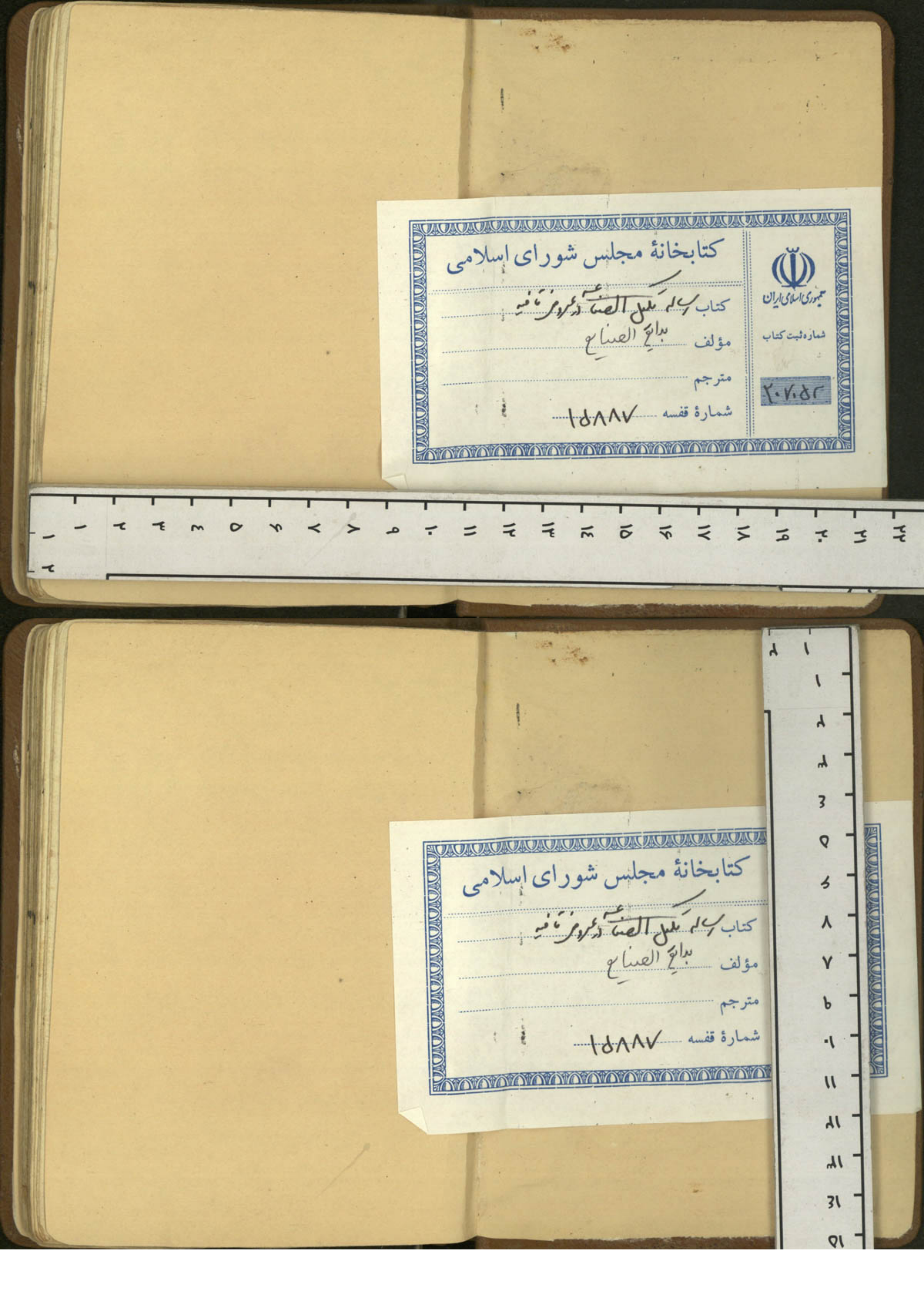

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۵


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۰۵۲
کتاب رساله تکمیل الصناعه در عروض و قافیه
مؤلف بدایع الصنایع
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۸۸۷



بروز تقدیم یکرونند و بحری بروزن فاعلن هشت بار پرون
پاورند جواب داده که از بهر انکه ابتدا باید که قوتی تر باشد
از اینها و چون ارکان این دایره وتدی و سببی بیش بیست
کراهیة داشتند که ابتدا را ضعیف گردانند و بحری بر عکس
ترتیب متقارب بحرج کنند که سبب مفرد را بر وتد مفرد
تقدیم کرده باشند و ظاهر است که این جواب خالی از
ضعفی نیست و خلیل او را غریب و رکض و متق نام نهاده
است و اندکی شعر عربی برین بحر بعد از خلیل یافته اند و
فارسیان بسی چند گفته اند بتکلف و پوشیده نماند که مشهور
انست که خلیل را این بحر واهث شده و اخفش استخراج
این بحر کرده و از امحدث نام نهاده و جمعی دیگر او را نامها
دیگر نهاده اند و آن امنیت غریب و رکض الخیل و ستار
و متق و متدانی و حیف و قطر المیزاب و صوت الناقوس
و این دایره خاصه است و صورة او این است

من ظنّ بالله خیرا جاد مبتدءًا
والبخل من سوء ظن المرء بالله

فی علم العروض

اجزای این بحور بیش عجم و وجوه استعمال انها مگر غریب که ازا
جدید نیز میگویند و قریب و مشاکل مذکور شده حاجت
بتکرار نیست اما اجزای اصلی غریب دو بار فاعلاتن فا
علاتن مستفعلن است و از امخبون استعمال کنند و اجزای

مرا مرر

وتپ دوبار مفاعیلن مفاعیلن فاعلاتن و از مکفوف استعمال
کنند و اخرای مشاکل دوبار فاعلاتن مفاعیلن مفاعیلن و از آخر
مکفوف استعمال کنند و چون اصول بحور عرب و عجم و القاب
زحافات ایشان مبین شد شروع در مقصود کتاب که بیان
صنایع و بدایعیست میباید کرد که بیان منشعبات و متفرعات
بحور مذکوره و ذکر مطبوع و نامطبوع آن وظیفه علم عروضست
و آنچه اینجا مذکور شد بقدر احتیاج است و این بنده وعده
دارد که آن فن را در کتاب تکمیل الصناعة که بعد از این کتاب
به پایان برده خواهد شد ان شاء الله تعالی بتفصیل عامه والتوفیق
من الله و آن دوایر که خواجه سلمان بجهة ظهور بحور در قصیده
مصنوع آورده در این رساله در صنعت مدور آورده خواهد
شد ان شاء الله تعالی **تمهید** بدان احسن الله صنعک که فصحا
و بلغاء عرب محسنات کلام را دو نوع اعتبار نموده اند نوع
اول محسنات ذاتیه که بمنزله حسن ذاتی دلبر است و نوع دوم

محسنات

محسنات عرضیه که بمثابه زینتهای عاریه از آنست و بیان نوع
اول را علم بلاغت میگویند و آن را بسبب کثرت مباحث
دو علم ساخته اند یکی علم معانی و دیگر علم بیان و بیان نوع
دوم را علم توابع بلاغت میگویند و از آن سبب قلة مباحث
نسبت بعلم بلاغت یک علم ساخته اند و آن علم بدیع است و
شعرای عجم بعضی از محسنات ذاتیه که اشهر و اکثر الوقوع
بود مثل تشبیه و استعارت و کنایت با محسنات کلام عرضیه
ضم کرده اند و مجموع را صنایع میگویند و بیان آن را علم صنایع
و بالجمله محسنات کلام منحصر اند در سه قسم بجهة آنکه هر حسن که هست
یا حسن لفظیست و یا حسن معنویست یا حسن مجموع لفظ و معنی
و بنابر این مقاصد این رساله در سه صنعت ادا یافت صنف اول
در بیان محسنات لفظیه و آنچه بمثابه آنست از محسناتی که
تصور مستحسنی راجع است بدانکه اصل در محسنات لفظیه آنست
که کلام بر وجهی ادا یابد که در انتظام معنی و لطافت آن

جهانکر

و احکام ترکیب و سلامت آن اختلالی بدید نیاید نه آنکه در جستن
و ترتیب الفاظ کوشند و چشم از حال اختلال معنی بپوشند
یا آنکه مثلاً معنی خاص گویند و طریق احسن ادا ننمایند و محسنات
لفظیه بسیار و بی شمار است اما درین رساله اکثر اوقات
بر آنچه استادان این فن اعتبار کرده اند اقتصار خواهد
افتاد و **مصرع** زانکه بالاتر از استادان نتوان ساخت و
طریق جمهور شعرای عجم آنست که در گفتن صنایع و بیان آن
ترصیع را مقدم میدارند بجهة آنکه آن صنعت بر وجه کمال جز
در مطلع ادا نمی یابد و هر چند که بعضی از ارباب عربیت آنرا
از اقسام سجع شمرده اند و بیان بعضی اقسامش که کثیر الاعتبار
است یعنی ترصیع مع التجنیس موقوفست بر بیان تجنیس
اما این رساله بزبان فارسی نوشته شد بر طریق جمهور شعرای
عجم ابتدا بترصیع نموده شد **ترصیع** بقول اکثر فصحای عرب عبارتست
از آوردن کلام بر وجهی که چون دو بخش کلام را خواه نظم

خواه

خواه نثر ملاحظه کنند هر لفظی از هر بخش مساوی باشد با لفظی
که مقابل اوست از بخشی دیگر در وزن موافق باشد یا با او در
حرف آخرین یا متقارب باشد و بعضی از ایشان تقارب را نیز
شرط نکرده اند اما پیش شعرای عجم موافقت الفاظ در حرف
آخرش شرطست و مراد از حرف آخرین حرف رویست
و آنچه بمنزله اوست چنانکه رز ویش مشغل کلها فتاده بوستان
درهم نکوبش مقتل و لطافت ده دوستان حرم و از امثله
نظر دلپذیر این صنعت این بیت حضرت [illegible] است
خیان ورنیر زنجیان بنسیم وصل بهار گران رسید باران شمیم
وصل نگار و این رباعی آنحضرت ای روی تو کوکب جهان
آرایی وی بوی تو اسپ روان آسایی سوی تو یار بیجان
و سایی گیسوی تو چون سپ نغان فرسایی و اگر رعایت
کنند که الفاظ در حرکات و سکنات نیز موافق باشند در
غایت لطافت باشد چنانکه بجای رقیب دادم تن بوفای

چیب دشادم من و چپاید دانست که از تکرار الفاظ مطلقا درا
ویژ با کی نیست و در نظم از تکرار که بجهة ردیف باشد هم باکی
نیست چنانکه رودکی گفته   کس فرستاد بسر اندر عیار مرا که مکن
یاد شعر اندر بسیار مرا واین را ارباب این فن از قبیل ترصیع
داشته اند و از اختلاف در وزن که بجهة قافیه باشد هم باکی
نیست چنانکه درین قصیده رشید وطواط علیه الرحمة بالاتمام
ای منور بتو نجوم جلال   وی مقرر بتو رسوم کمال   تو بسالی
است صدر تو ز نعیم اسما نیست قدر تو ز جلال خدمت تو مقبول
دولت حضرت تو مقبل اقبال در حدایق السحر گفته که این قصید
بس دراز است و از اول تا اخر صنعتست و غالب ظن من
انست که پیش از من کسی در عرب و عجم قصیده تمام مرصع نگفته
و بعضی اختلاف را در الفاظ نیز جایز داشته اند و مثال این
صنعت از قصیده مصنوع خواجه سلمان این بیت است از بحر
رجز مثمن سالم   صفای صفوت رویت صفای گلستان دارد هوای

حت

اعد مسكر نعمان لنداق وذكره
جليلها ما كريته تنقيع
لعل جديد لذة غير انني
وجديث جديدا للمت غير لذيذ
ورب قبيحة ما كان يبني
وبيض ريكويها الا الحياء
او ازرق الفتى وجها ودما
تعلب ع الملعوديان

حت کویت هوای جاودان دارد   وجماعتی از فصحای عرب ترصیع
را صنعتی علیحده نداشته اند بلکه از اقسام سجع شمرده اند
چنانکه مذکور شد و موافقت تمام الفاظ هر دو سجع از کلام در
وزن و حرف اخر شرط کرده اند بلکه هر گاه دو لفظ اخر از
دو سجع موافق باشد ان هر پیش ایشان ازقبیل ترصیع است و
این جماعت دو طایفه اند طایفه ترصیع را مخصوص داشته اند
بشعر و طایفه دیگر در نظم و نثر جاری داشته اند و این صنعت را که
ترصیع نام کرده اند از ترصیع عقد گرفته اند و ان چنان است
که در یک جانب عقد است مثل انچه هست که در جانب دیگر است
و وجه تسمیه ظاهر است ترصیع با تجنیس بدانکه چون ترصیع با تجنیس
دیگر منضم شود موجب کمال جمال او میشود و از جمله صنایع بدیع
شعر از غایت ازا با ترصیع باعتبار تمام میکند تجنیس است
و معنی تجنیس و اقسام او بعد ازین مبین خواهد شد ان شاء الله
تعالی و اینجا بمثاله اکتفا نموده شد چنانکه   بنچانه خوشم

کمال المروة ... صدق الحديث
كمال المروة ... متينا
استه الفتيح ع ارتات ...
كلام امراء راجع ...
وان تخلق واخلاقه الى جانب
لا انستكل المرء ع خلائقه
نعم ... الكبر
توق رعاك ... والفرار
تقضى ... واحد
فصمتها ... الكدر
سز اكو ... طالع الكدر

مردم بلای بلا شانه کشم محکم بلای و اگر رعایت کنند که مصرع ثانی
تمام تجنیس مصرع اول باشد احسن و اکمل باشد چنانکه
لی اری مداهم میاور من نیاری مدام می اورمن و اگر رعایت
کنند که در صورت خطی نیز موافق باشند در رعایت کمال باشد چنانکه
نیاری مدامم میاور من نیاری مدامم میاور من یعنی یار
بلیتی دایم پیش من بیا و اگر بوزن من شرابم نیاری بیاور ان
را از برای من و مثال این صنعت از قصیده مصنوع این بیت
است از بحر رجز مثمن سالم   در سنگ گیسوی تو تب حبسیت
هر تا مار را بر رشک اهوی ختن حبسیت هر تا مار را مستفعلن مستفعلن
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن و از اجناس
نیز میگویند در لغت اخری مانند بودنست و جناس یعنی بجانب
هست و در اصطلاح عبارتست از مشابهة دو لفظ با بیشتر بوجهی
از وجوه که در بیان انواع و اقسام او مبین خواهد شد و ان
بر دو نوعست تجنیس لفظی و تجنیس غیر لفظی و این دو نوع اگر

چ

وابيك لا الانف الطويل والصغر
فانها بليت الجبانة والبطر
كما عائذ الصدع غير خارج حيوية
كما ازرق العينين فالخدر
تو فاهم تحيا سليمان الترودي
وما عدمتم بدا والفراسة والنظر
... ميري زرد
... بزد و ... مده
ابن حنيف ...

چودر بعضی
چه در بعضی صور با یکدیگر جمع میشوند اما بحیث از یکدیگر
ممتاز ند چنانچه معلوم خواهد شد اما تجنیس لفظی عبارتست
از مشابهة الفاظ در تمام عدد حروف و انواع ان
و هیات ان ما در اکثر انها بشرط موافقت در ترتیب
حروف بر قول جمهور و پیش بعضی ان نیز شرط نیست چنانچه
مفصل در بیان اقسامش مذکور خواهد شد و اقسام معتبره
ان چنانچه صاحب مفتاح فارالنجاح گفته هشت اول تجنیس
باشد بحسب تجنیس تام و ازا تجنیس مصرح نیز میگویند و ان
عبارتست از انکه الفاظ مختلف المعنی موافق باشند
بحسب لفظ و موافقت تامه و مراد بموافقت تامه انست
که موافق باشند در عدد حروف و انواع و ترتیب ان
و هیات حاصله از حرکات و سکنات و تشدید و تخفیف
و مد و قصر چنانکه نو   خدایا مرا اشنا کن بخویش زبیگانه
ام وا رهان در خویش و چنانکه عرق رو زیابی پیش کلاب

۴٦

سره بعض بیان با بعض
اخر تکلف ورق یا ورق
سره بعد ...
اخر حل ...
وسکه بود و بعض ...

چه دیدان عرق منفعل شد گلاب ورشید وطواط در تجنیس تام علما
کرده که الفاظ در کتابت نیز چون یکدیگر باشند و در [illegible]
ترکیب نباشد و بنا بر این این بیت اخر از قبیل تجنیس تام نباشد
و مثال این صنعت از قصیده مصنوع این بیت است ابحر
رمل مثمن سالم مسک بی اهوت تا بر گل ز سنبل ساخت چین
خو من مسک تر اشد اهوی چین خوشه چین و بعضی از فصحای
عرب ان تجنیس تام را که متجانسین از یک نوع از انواع کلمه
باشند یعنی دو اسم باشند یا دو فعل یا دو حرف تجنیس
مماثل نام کرده اند بجهة مماثله متجانسین واتحاد نوع ایشان
وان تجنیس تام را که متجانسین از یک نوع نباشند باشند
اسم و فعل اسم و حرف و فعل و حرف تجنیس مستوفی میگویند
بجهة انکه استیفاء دو نوع از انواع کلمه و بعضی مطلق تجنیس
تام را تجنیس مستوفی میگویند و بعضی ان را اطنبا [illegible]
ولا مشاحة فی الاصطلاح دوم تجنیس ناقص وازالتجنیس

اذا ما کنت ذا بول صحیح
الا فاضرب به وجه الطبیب
واذا ما کنت فی البول اصفر
ففی الطبع الصفراء غالبی
وان غلب البیاض فیه فبلغمی
وان غلب الدم فیه فدمی
ففی البول الدلیل علی المزاج
فان عرفته فلست بطبیب
ولیس له بنفس قد بطبیب

مخلف و تجنیس محرف نیز میگویند و ان عبارتست از موافقت الفاظ
در عدد حروف و انواع و ترتیب ان با مخالفت در هیات حاصله
از حرکات و سکنات و تجدید و تخفیف و مد و قصر چنانکه انکه
صافی ساحتی عیش مرا از درد درد دور باد ار کرد تو اسپ تو
پژگرد و چنانکه هنوز از لیش بوی شیر امدی که شیر از هیبتش
هراسان شدی و چنانکه شد از غار غار غم عشق تو همه خلق را
جامه جان خلق و چنانکه لئن بکیت من الهم لاتعب والعلم کمشوح
زاتش هجر سش مرا دل و جان هم و جنان که هر گل روی تو گشتم
جور ظالم صد گونه الم کرسدم بنده الم و بدانکه اختلاف
تشدید و تخفیف و اختلاف مد و قصر را که از قبیل اختلاف
در هیات داشته اند نظر بصورت خطی کرده اند و اگر انها
از قبیل اختلاف در عدد حروف ند و مثال این صنعت از قصیده
مصنوع این بیت است ابحر منسرح مثمن مطوی هر جالت
مرا مهر و وفا میهند در دو اقت مرا در دجا میدهد و جنا

الیضاح تجنیس ناقص و تجنیس محرف را یکی داشته بلکه تجنیس محرف
انرا میگویند که گفته شد و تجنیس ناقص تجنیس زاید را میگویند که بعد
از این مذکور خواهد شد سیم تجنیس مذیل وازالتجنیس زاید
نیز میگویند عبارتست از انکه الفاظ مختلفه در عدد حروف موافق
باشد در انواع حروف موجوده در ایشان و در ترتیب و در هیات
انها یعنی الفاظ بر وجهی باشد که اگر اختلاف در عدد حروف
نباشد میان ایشان تجنیس تام باشد در اول احد التجانسین
یا در وسط یا در اخر اما قسم اول چنانکه منزار خور فلک گشته
چنین زار و نزار شده دیوانه و شیدا ز غم یار و دیار واما قسم
دوم چنانکه یارب شود اول اگر خوب کار من اخر بهست را
سگ ندامت کنار من واما قسم سیم چنانکه وعده باده کرده
بنهار وقت گل میرسد بهار و بیار و در حدائق السحر تجنیس
مذیل و تجنیس زاید را عبارت از قسم سیم داشته و بیش و در
ترجمان البیان تجنیس زاید را شامل هر سه قسم داشته و تجنیس مذیل

کل امری یشتهی فیه
ونعم الکون بالرفیه
کل عیش نقضی لا محاله
الم تر ان العقل العقل
العقل عقلان

را مخصوص ساخته بقسم ساخته و گفته که اختلاف متجانسین بزیاده
از یکحرف نیز میباشد چنانکه مجوی صبر و دل و دین عقل هوش از
من که تار زلف تو تاراج کرد خانه تن و مثال تجنیس زاید از
قصیده مصنوع این بیت است ابحر مضارع مثمن مکفوف محذوف
گل بر بنا و بار رجالت کلاله را چو سوسن از ان شد است از
زبان لاله را مفاعیل و فاعلات مفاعیل فاعلن مفاعیل فا
علاتن مفاعیل فاعلن و صاحب ایضاح تجنیس زاید را تجنیس
ناقص نام نهاده چنانچه گفته شد و گفته که ان قسم او را که
در اخر احد التجانسین یکحرف زاید باشد اندکیست که تجنیس مطرف
میگویند وان قسم او را که اختلاف بزیاده از یکحرف باشد اند
کیست که تجنیس مذیل میگویند و تذییل در لغه دامن دراز کردنست
واین تجنیس را مذیل باعتبار اشهر اقسام او یعنی انکه حرف
زاید در اخر باشد نام کرده اند چهارم تجنیس مطرف وان را
تجنیس مطرف نیز میگویند وان عبارتست از موافقت الفاظ

در عدد حروف و ترتیب و هیأت با اختلاف بحسب نوع در یک
حرف یا دو حرف بشرط انکه حروف متخالفه قریب المخرج باشند
وحاصل کلام انکه الفاظ متجانسه بروجهی باشد که اگر اختلاف
بحسب نوع در یکحرف یا دو حرف نباشد میان ایشان تجنیس تام
باشد و حرف مخالف چون یکی باشد میشاید که در اول احد
المتجانسین باشد و میشاید که در وسط باشد و میشاید که در اخر
باشد و جامع این احتمالات مصراع اخر این بیت زاهد
در ویشی گزین ایدل که در انجام کار هست سیل حسن و سیل حزن
و کنج نال یار و هم چنین هرگاه اختلاف بدو حرف باشد احتمالات
بلا برحا برسیت و جامع این احتمالات این رباعی ای کشته
مند قدر از علم حسب مغرور مشو مکیر خود را چه عجب معلوم
نزد ان قست میثم محروم از فیض در و هر طرف بهر طلب
و مولانا قطب الدین علامه جعله الله مقیم دار السلامه
از صاحب مفتاح نقل کرده که این تجنیس را که اختلاف بیکحرف

باشد تجنیس مضارع میگویند و انرا که اختلاف بدو حرف باشد
تجنیس مطرف میگویند و عبارت مفتاح را باین طریق شرح کرده
و مولانا سعد الدین تفتازانی رحمة الله فیاض المعانی تابع او
شده و امیر سید شریف قدس سره اللطیف عبارت مفتاح
باین شرح کرده اختلاف متجانسین را خواه بیکحرف باشد و خواه
بدو حرف تجنیس مضارع میگویند و تجنیس مطرف نیز میگویند و عبارت
مفتاح احتمال هر دو نوع شرح دارد و چون امیر سید شریف متاخر
است غالبا تحقیق کرده که نقل علامه اصلی ندارد و بنابران
مخالفت کرده و صاحب مفتاح و صاحب تبیان ان قسم را که
اختلاف متجانسین بدو حرف باشد داخل تجنیس نداشته اند
و شعرای عجم گفته اند که تجنیس مطرف انست که متجانسین را همه
حروف متفق باشد مگر حرف اخرش و ایشان قرب مخرج
دران حرف شرط نکرده اند و مثال تجنیس مطرف از قصیده مصنف
این بیت است از بحر سریع مطوی از تب عشق تو تنم شد

ی زار تاب غمت کرد دلم تنگ و تار و مضارعت در لغت شبیه است
و چون در تجنیس ان حروف متخالفه مشابه یکدیگرند از حیثیت قرب
مخرج این تجنیس را باعتبار ان حروف مضارع نام کرده اند
و مطرف در لغت اسپی را گویند که رنگ دنب و یال او مخالف
رنگ باقی بدن او باشد چون در این تجنیس حروف لفظین متجانسین
یک رنگ نیستند بلکه بعضی موافقند و بعضی مخالف این تجنیس را
بر سبیل تشبیه باین اسب مطرف نام نهاده اند پنجم تجنیس لاحق
این مانند تجنیس لاحق مضارعست و تفاوت همین است که اینجا
حروف متخالفه قریب المخرج نمیشد و اینجا نیز هرگاه اختلاف
در یکحرف باشد میشاید که در اول باشد و میشاید که در وسط
باشد و میشاید که در اخر باشد و جامع هر سه احتمال است این
بیت هر که تخت بخت او بگون گردد ارد و در دهر کوه ملکن شیع
تیز از کف که هست ان وقت صبر و صاحب مفتاح گفته که هرگاه
که این حروف متخالفه موافق باشند بحسب کتابت مانند عاب

و غائب ان را تجنیس تصحیف میگویند و همچنین هرگاه اختلاف
در دو حرف باشد سه احتمال دارد و جامع ان سه احتمال این
بیت شرابست و محبوب حاکم منوش کبا بست و مطرب
حاصل خموش و صاحب ایضاح و صاحب تبیان این قسم را
که اختلاف متجانسین بدو حرف غیر قریب المخرج باشد داخل
تجنیس لفظی نداشته اند و کلام مفتاح بروجهی واقع شده
که حرم میتوان کرد بانکه او این را داخل تجنیس لفظی داشته
و مولانا قطب الدین علامه تصریح کرده بدخول این قسم
در تجنیس لفظی و شعرای عجم تجنیس لاحق را قسم علحده از
تجنیس لفظی نشمرده اند بلکه اگر اقسام اگر ورا اعتبار
نکرده اند و یک قسم که او را اختلاف متجانسین در حرف
اخرین باشد اعتبار کرده اند و داخل تجنیس مطرف داشته
چنان که گذشت و لهذا از برای این صنعت در قصیده
مصنوع مثالی نیاورده و وجه تسمیه تجنیس لاحق انست

که هرگاه که متجانسین مخالف باشند در بعضی حروف اصلی در وی
الثنت که میان حروف متخالفه قرب مخرج باشد فرع النت و
لاحق است بان از حیثیت مجانست و بعضی از اهل عرب تجنیس مضارع
و تجنیس لاحق را تجنیس تصریف نام نهاده اند جهة گردانیدن ا
انها لطاهر حال تجنیس ششم تجنیس عکس بعضی از تجنیس قلب
نام نهاده اند و شعرای عجم ان را از اقسام تجنیس نشمرده اند و در اهل
صنعت قلب داشته اند اما مولانا قطب الدین علامه و صاحب
ایضاح از اقسام تجنیس شمرده و عبارت داشته اند از ان که
الفاظ موافق باشد در عدد و حروف و انواع و هیات و مخالف
باشد در ترتیب ان حروف و این بدو طریق میتواند بود یکی انکه
ترتیب جمیع حروف منعکس شده باشد و جامع هر دو طریق هست
این بیت   راز من زار بپرسد دیگر مسته مکر با رتقبلم کرو میش
این کمینه امنیت که مناسب ان است که این را داخل تجنیس دارد
اگر چه از بعضی حیثیات داخل قلب نیز باشد جهة انکه در باب تجنیس

اختلاف متجانسین در عدد حروف و انواع و هیئت اعتبار کردن
و اختلاف در ترتیب را اعتبار نکردن ترجیح بلا مرجح است اما با اهل
اصطلاح مناقشه نمیتوان کرد **فایده** بدانکه اقسام مذکوره تجنیس را
جهة عارض شدن بعضی احوال و اوصاف اسامی نهاده اند و از ان
اعتبار کرده و مطالب این فن را نا جار است از دانستن ان یکی از
الحلیه تجنیس مزدوج است و از تجنیس مکرر و تجنیس مردد و تجنیس
محنب نیز میخوانند و ان عبارتست از انکه در اواخر اسجاع یا ابیات
احد المتجانسین را ضم کنند با دیگری خواه تجنیس تام باشد چنانکه
وقت گل گشت مل بهار بیار   نعره زن مست چون هزار هزار
و خواه غیر تام چنانکه   نامه مهر من کردید با اغیار یار کرم
کریم میان کوچه و بازار زار و پیش صاحب ایضاح لازم نیست که
متجانسین در اواخر ابیات یا اسجاع باشند و امیر سید شریف کلام
مفتاح را بدین طریق شرح کرده و از مثالی که رشید و طواط
اورده چنین معلوم میشود که اگر در میان متجانسین اید که فاصله

دلو سعد

رواست و مثال این است **رباعی** افتاده مرا با دل بیمار تو کار و افکنده
در این دلم دو گلنار تو نار من مانده خجل بپیش گلنار تو زار با این
همه در چشم خونخوار تو خوار و شمس قیس گفته که تجنیس مزدوج انست
که کلمات متجانسین مترادف یکدیگر افتند و باشد که متواتر باشد
یعنی اندک فاصله باشد میان ایشان چنانکه در رباعی گذشته
و چنان که معزی گفته **بیت** ای گوی زنخ سخن بگویت گویم ری موی
میان زعشق موئیت مویم گر آب شوم گذر بکویت جویم ور برو
شوم بپیش روی تو رویم و این جنس را اگر دو مردد خواند
پس پیش او تجنیس مزدوج و تجنیس مکرر و مردد یکی نباشد و مثال
تجنیس مکرر از قصیده مصنوع این بیت است از بحر مجتث مخبون
اگر بهست گلت راچو من هزار هزاری مرا بدست نباید چو تو نگار نگاری
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن
و اگر برو رد دید در لغة باز گردیدنست و از دو تراج با یکدیگر مختلط
شدن و وجه تسمیه ظاهر است و مجنب در لغة پهلو برو بستن

و چون متجانسین را در اواخر ابیات یا اسجاع می آرند میشاید که
این تجنیس را باعتبار متجانسین مجنب نام نهاده باشند و میشاید که
بان اعتبار مجنب نام کرده باشند که عرب میگوید خیل مجنبة
ان اسبان را که مردم ایشان را بپهلوی خود میکشند و هر یکی
را از ان جنیب میگویند و چون اینجا دو لفظ متجانسین را در اواخر
ابیات یا اسجاع ذکر میکنند پس گویا متجانس اسبان جنیب بهم
الفاظ اند یا انکه احد المتجانسین جنیب مجانس دیگر است پس ان
تجنیس را باعتبار متجانسین با یکی از انها مجنب نام کرده باشند
تجنیس مرکب نزد فصحای عرب عبارتست از تجنیس که احد المتجانسین
مرکب باشد و دیگر مفرد و پیش شعرای عجم عبارتست از انکه یکی
از متجانسین مرکب باشد یا هر دو اما قسم اول چنانکه **بیت** از انکه
زر و سیم نباشد در دست هر دم ز زمانه بر دلش صد در دست
و اگر این متجانسین در کتابت نیز مانند یکدیگر باشند چنانکه در
بیت گذشته از امتشابه میگویند و اگر در کتابت مختلف باشند

ازامفروق خوانند چنانکه ای کشته زشرم رنگ روی تو گل آب
چون اب شده به پیش روی تو گلاب و فصحای عرب تجنیس مشابه و مفروق
را مخصوص داشته اند بتجنیس تام و شعرای عجم این تخصیص نکرده اند
و بعضی دیگر از اهل عربیت گفته اند که تجنیس مرکب را مشابه و مفروق
وقتی میگویند که ترکیب از دو کلمه مستقل باشد و اما اگر ترکیب از
کلمه و بعضی کلمه دیگر واقع شود چنانکه فتنه هیچ حاصل از
زین دیار بجز محنت و حسرت و درد یار یا انکه احد التجانسین مرکب
باشد از کلمه و حرفی از حروف موضوعه از برای معانی مثل با و را و
طا خطاب و میم متکلم و واو عطف چنانکه بدارم نگارا چه در کف
درم به پیش تو کمتر زخاک درم از تجنیس مرفو میگویند و وجه
تسمیه انست که احد التجانسین رفو کرده شده است بعضی از کلمه
دیگر یا بحرفی از حروف معانی و مثال تجنیس مرکب از قصیده
مصنوع این بیت است از بحر مقتضب مطوی مفتعلن تا بدید طرف
چمن عکس روی نازنینش از حیا عارض او شد رد دیده باش نیش

تجنیس غیر لفظی بر سه قسم است اول تجنیس خطی و انرا مضارعه و
مشاکله و تصحیف نیز میگویند و ان عبارتست ازان که الفاظ مختلفه
بحسب تلفظ مشابه یکدیگر باشند در کتابت چنانکه قوی گشت و
روشن بدیدار شاه جهان سیاه جان سپاه و اگر تمام بیت
ازین قبیل باشد احسن خواهد بود و این بدو طریق میباشد اول
انکه چند چیز را در عقب یکدیگر ذکر کنند و در امری شریک سازند
چنانکه چشم چشم و خط خط خال خال بار بار نازنین یار من و این
طریق اسان است دوم انکه بطریق مذکور نباشد و کلامی باشد
مشتمل بر روابطها چنانکه خط خط نازنین یار من برد بردوش
خوش جد خد و این طریق خالی از اشکالی نیست و گاه میباشد که
یک لفظ تجنیسات مکرر می ارند چنانکه پیش بتش بتش بیش
نا ورد چو تاب رخ از خویش و مثال این صنعت از قصیده مصنوع
این بیت است از بحر غریب مجنون فاعلات مفاعلن اجل گر از گل من گل برآورد
گل من بلبل ز هوایت برآورد و بعضی از اهل عربیت تجنیس خطی را متمم

و ان کادلنی بفوق فقد یکون موضعا
الا اذا ما کان ذا القدر بالمکان لا تنقطع عن
فلقد اصطلح العبد و اقعدک ان ربی تجنب ولیا
و اذا جلبت فتیل اقبل من الا و اضح ما بها
و لا تعصب بتکلف کالعبد باب بادی عدلها
ولافتنک عن نفس من فضیله
و لا فحیث ان بدا

احذر عدوک مرة
و احذر صدیقک الف مرة
فلربما انقلب الصدیق
فکان اخبر بالمضرة
و لکن سعد للعلم اصفو ما اری
فلا تک یا علیت و سامع
اف کل ما تدری متی احببت احبا معاربا
و احببت اذا احببت راجع

و ابغض اذا ابغضت غیر مباین
فانک ما تدری متی البغض نازع
نهال عداوت چه تو کاشتی
بهم رخنه از پی اشتی

نام کرده اند و اتام در لغت دو فرزند از یک شکم زاییدن است و چون
و چون متجانسین بسبب مشابهت در صورت خطی مانند تو امان اند این
تجنیس را بنا بران متمم نام کرده اند و مولانا قطب الدین علامه گفته
که از قبیل تجنیس خطی است انکه چون نظر کنند بخصوصیت حروف و
الاتصال و الانفصال ان میان دو لفظ تصحیف محقق شود و مثل در یان
لفظ که می ای عو دنو سخی هر گاه نظر با تصال و انفصال حروف بکنند
تصحیف مسعود بن ویس میشود و شعرای عجم این را اعتبار نکرده اند
اما پیش فصحای عرب معتبر است و از جمله انچه نسبت عرب واقع
شده انست که از فاضلی پرسیده اند که استنصح ثقة ایش
تصحیفه یعنی لفظ استنصح ثقة را چه چیز است تصحیف ان فاضل
گفته انیت بتصحیفه یعنی اور دی تصحیف انرا یعنی لفظ ایش تصحیفه
تصحیف انست و کلام او این معنی نیز میدهد که لفظ انیت بتصحیفه
تصحیف انست تجنیس مزوش و ان عبارتست ازانکه متشابه
میان الفاظ بر وجهی باشد که انرا دو قسم از اقسام تجنیس نسوی خود

لا تحقرن من الامور صغارها
ان النواة فراخها الاشجار

کشید و فی الواقع هیچکدام از انها نباشد چنانکه کرده زو برابر
وزجان شد فراغت که باشد براعت طریق وجهت در لفظ براعت
و رجعت اگر عین الفعل یکی بودی تجنیس خطی میبود و اگر لام الفعل
یکی بودی تجنیس مضارع میبود پس چنین بود مذبذب ماند و این
قسم را شعرای عجم اعتبار نکرده اند تجنیس بالاشارة و آن
عبارتست ازانکه تجنیس میان الفاظ باشاره حاصل شود یعنی
یعنی احد التجانسین مذکور باشد و اشارت کنند بدیگری چنانکه
گفتم نگار من چکنی خون عاشقان خندید و گفت انکه مرا کشتی این
زمان احد المتجانسین که نگار است یعنی محبوبه مذکور است و در
لفظ که این که مر کشتی این زمان اشارتست متجانس دیگر که ان
نگار است که بر دست می نهند و این قسم را نیز شعرای عجم متعرض
نشده اند و بعضی از اهل عربیت داخل تجنیس نداشته اند بدانکه
دو صنعت است که بعضی مثل ابن الاثیر و صاحب مثال و رشید
وطواط انها را از جمله انواع تجنیس شمرده اند و بعضی دیگر چون



صاحب ایضاح و صاحب مفتاح از توابع و لواحق تجنیس قرار داده
و بعضی دیگر چون داشته اند اول اشتقاق و از اقتضاب نیز نیکو
و آن عبارتست از آوردن الفاظی که یک اصل باز کردند یعنی
موافق باشند در حروف اصول و اصلی معنی و این نوع اهل
فن دو نوعست نوع اول آنکه الفاظ در ترتیب حروف اصلی
باشند و این را اشتقاق صغیر گویند چنانکه قاصد برای کشش
من شیکین مبند مقصود حاصل است چو از کی تو و مثال این نوع
از قصیدهٔ مصنوع همان بیت است که در ترصیع مذکور شد و چنانکه
همای وار قناعت کن و قدم مگذار که در رمق بکوزی سیمرغ کسان بردار
مقصود از این بیت لفظ قدم و رمق است که در ترتیب حروف اصلی لفظ
و در اصل معنی که شدتست موافق چه قدم شدت تا شتهای تست
و رمق سختی و تنگی و این نوع اشتقاق را جهت آنکه در لغة کم می یابند
در کلام کم می آرند خصوصا در اشعار فارسی و لهذا از برای این
نوع در قصیدهٔ مصنوع مثالی نیاورده و اشتقاق در لغة شکافتن

سخن است از سخنی و اقتضاب پاره از چیزی باز کردن و وجه تسمیه
ظاهر است **دوم تجنیس اشتباه** و بعضی از امثال به نام کرده اند
و آن عبارتست از آوردن الفاظی که در بادی الرای چنان
نماید که میان ایشان اشتقاقست و فی الواقع نباشد چنانکه
داری از ابروی باریک کمان هر کین بس بود آن مشکین بار تو
مشکین و شعرای عجم فرق نکرده اند میان اشتقاق و شبه اشتقاق
و رشید وطواط در تعریف اشتقاق چنین گفته که اشتقاق چنان
باشد که دبیر یا شاعر در نثر یا در نظم الفاظی آرد که حروف
ایشان متقارب و متجانس باشد در گفتار و مثله بعضی از قبیل شبه
اشتقاق و از آنجمله این ابیاتست نوای نوای خوب ترک
نوآئین در آورد در صبر من بینوائی رهی کوی خویش از بهر بس راهوای
زن که هرگز مباد م عشقت رهائی روصعت رشید است شاعر
شعری رفعت کرده است روای رواق و سلمان در قصیده
مصنوع از برای صنعت اشتقاق این بیت آورده از بحر هزج مسدس

چهار مجلس

سالم چو دیدان لؤلؤ لعل تو لا برلا ملالائی در آمد لؤلؤ لالا مفاعیل
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل و ظاهر است که این از قبیل
شبه اشتقاق است **رد العجز علی الصدر** این صنعت در نثر باتفاق
جمهور فصحاء عرب و شعرای عجم چنان باشد که لفظی را در اول فقره از نثر
و باز همان لفظ را بهمان معنی در آخر همان فقره ذکر کنند یا یکی
از دو لفظ را که در میان ایشان تجنیس باشد یا اشتقاق یا شبه
اشتقاق در صدر فقره آرند و لفظ دیگر را در آخر و در مفتاح
و ایضاح و تبیان چنین مبینست که مراد تجنیس تام است یا مطلق تجنیس
اما از سوق کلام علامه و رشید چنین معلوم میشود که مراد تجنیس
تام است و در تعریف این صنعت در نظم خلافست میان شعرای
عجم عبارتست از آنکه لفظی را در صدر یعنی در اول مصرع اول یا در
حشو مصرع اول یعنی وسط او آورند باز همان لفظ را بهمان
معنی در عجز یعنی آخر بیت ذکر کنند یا آنکه یکی از دو لفظ که در میان
ایشان تجنیس باشد یا اشتقاق یا شبه اشتقاق در صدر یا حشو مصراع

اول آورند و دیگری در عجز پس بنا بر این این صنعت را هشت نوع
باشد باعتبار ضرب چهار نوع لفظ در دو نوع محل که صدر و حشو
مذکور است **اما نوع اول** است که لفظی که در صدر مصراع
اول آورده باشند باز بهمان معنی در عجز آرند چنانکه قرار دل
من چون بود که مینت ترا چو چشم خویش ز شوخی هیچ گوشه قرار
و مثال این نوع از قصیدهٔ مصنوع این بیت است از بحر هزج
مسدس اخرب مقبوض مسبغ بگو که حنگ از حنگ ها ی کل رنگ اوبر
بجنگ طرب آمد ز جنگ مفعول مفعول مفعول مفاعیل مفاعیل
مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل **اما نوع دوم** است که لفظی که در حشو مصراع اول باشد
باز بهمان معنی در عجز آرند چنانکه جان روم بحصار امان که ساحت
زبان رسنگ تفرقه در گردمن هزار حصار و مثال این نوع
از قصیدهٔ مصنوع این بیت است از بحر رجز مسدس سالم
تا پی از عشرت نوای با نوا در کش رگ چنگ بر کش نوا مستفعلن
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن **اما نوع سیم**

آنست که یکی از دو لفظ که در میان ایشان تجنیس باشد در صدر آرند
و دیگری در عجز چنانکه   مثال از ستم فقر زانکه در هر حال هست
گنج قناعت ز گنج مال مثال و مثال این نوع از قصیدهٔ مصنوع
این بیت است از بحر مضارع مثمن اخرب   بالای سرو دارد در
سایه قدت جا چون قامت نگارش زاهد دگر قدش بالا مفعول مفعول
مفعول مفعول فاعلات فاعلات فاعلات فاعلات
آنست که یکی از متجانسین را در حشو مصراع اول آرند و دیگری را در عجز
چنانکه   کشاده باز اجل بال کرده استعجال بقصد جان من و چنین
ما نشسته فارغ بال و این بیت که از قصیدهٔ مصنوع در نوع
دوم مذکور شده مثال این میشود اگر از نوا که در حشو مصراع
اول است معنی روش اراده کنند اما درست **نوع پنجم**
آنست که یکی از دو لفظ را که میان ایشان اشتقاق باشد در
صدر آرند دیگری در عجز چنانکه طلوع صبح سعادت کجا بود آن
شب چراکه بود سپیدی سیه طالع و در قصیدهٔ مصنوع از برای

این مثال نیاورده **نوع ششم** آنست که یکی ازین دو لفظ مذکور
را در حشو مصراع اول آرند و دیگری را در عجز چنانکه   باده نالد
من بطرب با نیاز امشب که منیت لب رخ جانان مرا هوای طرب
و در قصیدهٔ مصنوع از برای این نوع هم مثالی نیاورده
رشید و طواط نوع پنجم و ششم را یکی ساخته و گفته نوع پنجم را از
والعجز علی الصدر چنان است که در اول و آخر دو لفظ آورده
شود که هر دو از یک کلمه بعینها مشتق باشند و در اصل معنی متفق
اما در صیغه اندک مایه تفاوتی باشد و این نوع بر دو قسم است
یکی قسم آنکه یک لفظ در صدر باشد و یک لفظ در عجز و قسم دیگر
آنکه یک لفظ در حشو مصراع اول باشد و دیگری در عجز چنانکه
نوع هفتم آنست که یکی از دو لفظ که میان ایشان شبه
اشتقاق باشد در صدر آورده شود و دیگری در عجز چنانکه
مویه کنان در غمم آن ماه رو جامه سیه کرده ورا رم چه موی و مثال
این نوع از قصیدهٔ مصنوع این بیت است از بحر مضارع مثمن

اخرب مکفوف مسبغ   خرم کسیست فصل چنین در میان بستان با یار
و جام رخشان هنده خرامان   و این را خواجه سلمان نوع ششم
نام کرده **نوع هشتم** آنست که یکی از دو لفظ مذکور را در حشو
مصراع اول آرند و دیگری را در عجز آرند چنانکه   به پیش خلق
مکن ناله از خرابی حال   ولا چو منیت از ابنای دهر امید نوال و از
برای این نوع نیز در قصیدهٔ مصنوع مثالی نیاورده و رشید وطواط
نوع هفتم و هشتم را هر دو یک نوع داشته و گفته که نوع ششم
همچنانست که نوع پنجم الا آنکه آن دو لفظ که در اول و آخر آورده
میشود از کلمه بعینها مشتق نباشد و در اصل معنی مختلف باشند
و این سخن ان دو قسم است و پیش فصحای عرب رد العجز علی
الصدر در نظم عبارتست از آنکه یک لفظ را از یک نوع از انواع
چهارگانه لفظ در صدر بیت یا حشو مصراع اول یا آخر آن یا آنکه
ابتدای مصراع ثانی آرند و لفظ دیگر از همان نوع در عجز بیت بنا
برین انواع این صنعت شانزده باشد باعتبار ضرب چهار

نوع لفظ و چهار نوع محل و ازین شانزده نوع هشت نوع است
که مذکور شد و هشت نوع الثالث که مذکور میشود **نوع اول**
آنکه نوعی که در آخر مصراع اول بمعنی واقع شده باشد باز
همان معنی در آخر بیت آورده شود چنانکه   بر روز وصل
دل بر دی و بهجرت قصد جان دارد من بیدل ازین غم
گر بمیرم جای آن دارد و این نوع اگر در بیتی واقع شود که
هر دو مصراع از مقفی باشد پیش همه کس مستحسن است و آن
لفظ مکرر را متاخران فصحای عرب و جمیع شعرای عجم ردیف
میگویند و آن بیت را مقفی مردف و اگر در بیتی واقع شود که
مصراع اول قافیه نداشته باشد آن را شعرای عجم مستحسن
نمیدارند بلکه عیب میکنند چنانکه   هست از هجران تو
در سینه کوه غم مرا زین سبب شاید اگر خوانی تو سنگین دل مرا
نوع دوم آنکه لفظی را معنی مذکور شده باشد و در ابتدای
مصراع ثانی در آخر بیت همان معنی باز آورده شود چنانکه

حو یکه زاغیار کشم صد الم غم نبود کر رسد از یا غم نوع سیم انکه یکی
از متجانسین را در اخر مصراع اول ارند و دیکری را در عجز چنانکه
کجا دست کیرد مرا ان نکار که دستش کنو بنت دایم نکار
نوع چهارم انکه احد التجانسین را در ابتدای مصرع ثانی ارند و دیکری را
در عجز چنانکه نوع پنجم در دو جهان از کرم ذو الجلال ال نبی و در یکی
محبان ال نوع ششم انکه یکی از دو لفظ را که درمیان اشتقاق
باشد در اخر مصراع اول ارند و دیکری را در عجز چنانکه فنای
تو جمال جو ذم کرچه خاص با غبار باری مورز اختصاص نوع هفتم
انکه یکی ازین دو لفظ مذکور را در ابتدای مصراع دوم ارند و دیکری را
در عجز چنانکه زکشت باغ ولب جویبار در خاطر حضور منیت اکر
منیت دلبری حاضر نوع هشتم انکه یکی از دو لفظ را که میان ایشان
شبه اشتقاق باشد در اخر مصراع اول ارند و دیکری را در عجز چنانکه
نظر کو کند دیده من بعبرت بریزم روان خون او را بعبرت
نوع نهم انکه یکی ازین دو لفظ مذکور را در ابتدای مصرع ثانی ارند

ودیکرا

ایضا

و دیکری را در عجز چنانکه هرکه اب و تاب رخسار عرقناک تو دید
چشمه خورشید را دیکر نمی ارید چشم و پیش صاحب مفتاح انست که
اکر یک لفظ را ازین نوع از انواع الفاظ مذکوره در حشو مصراع
دوم اورند و دیکری را از همان نوع در عجز این نیز داخل رد العجز
علی الصدر است و ظاهر است که این چهار نوع دیکر شود پس
انواع این صنعت بقول او بیست باشد باعتبار ضرب چهار نوع
لفظ در پنج نوع محل که صدر و حشو مصراع اول و اخر او و ابتدای
مصراع ثانی و حشو اوست و هم او کفته که احسن در این صنعت
انست که صدر و عجز بیک معنی تکرار نیابد و وجه انکه رد در لغت باز کر
دانیدنست و عجز بن و صدر نیز جز مقدم اوست و در عرف شعرا
صدر اول بیت را میکویند و عجز اخر بیت را چنانکه مذکور شد
و وجه تسمیه این صنعت برد العجز علی الصدر نظر بمعنی لغوی
در جمیع انواع مذکوره باندک تاملی ظاهر میشود اما نظر بمعنی متعارف
شعرا در بعضی ظاهر میشود و دیکر انکه ایزا از قبیل تسمیة شی باسم

ایضا

اشهر انواع دارند و بعضی سوال کرده اند که معنی رد العجز علی الصدر
تقاضای ان میکند که لفظ اولا در عجز باشد و او را باز کردانید بسوی
صدر و حال انکه امر بر عکس است و جواب این سوال انست که شاعر
با هنش اولا ملاحظه قافیه یا انچه بمنزله اوست از بر میکند بعد از ان
باقی بیت یا فقره را مناسب ان می اورد و بدین تقریب این ملاحظه لفظ
اولا در عجز باشد و انکس که این ملاحظه کرده است این صنعت را
رد العجز علی الصدر نام نهاده چنانکه شمس قیس نقل کرده و هم
کفته که چون انچه در اخر بیتی امده باشد در اول دیکر باز ارند او را
رد العجز علی الصدر کویند چنانکه شوخی که بهر کس کند صد بار از
چون من برسم رساندم صد ازار ازار کیان حرم از ان نار و لیک
از احکیم که میشود هم بزار و در حدایق السحر اورده که این صنعت را
در شعر فارسی مطابقه و مصدر نیز خوانند و ظاهر است که این تسمیه
باعتبار ان لفظ است که در عجز است چه لفظی که در صدر است مطابق
و موافق اوست قلب در لغت باژکونه کردنست و در اصطلاح عبارتست

ازانکه

ایضا

~~نوع لفظ در چهار نوع محل و ازین شانزده نوع هشت نوع~~ است
~~که مذکور شد و هشتم نوع~~ ازانکه عکس کند در کلام ترتیب تمام
حروف لفظی یا جمله را از سابق کلام یا انکه عکس کنند ترتیب بعضی
حروف انها را یا انکه کلام بر وجهی باشد که چون وارکونه بخوانند
همان کلام حاصل شود و مقلوب بر چهار وجه باشد مقلوب کل
و مقلوب بعض و مقلوب مجنح و مقلوب مستوی و بعضی ازین وجوه
با بعضی دیکر جمع میشود چنانکه بعد ازین معلوم خواهد شد مقلوب کل
چنانست که ترتیب جمیع تمام حروف لفظی بقیاس بلفظ دیکر که بکلام است
با او در حروف منعکس شده باشد چنانکه دارم همین مراد که تا
برای من ابرو هلال لاله عذارم کند سخن دراین بیت سه نوع عکس
کل اورده شده اول در لفظ دارم و مراد که یکی مرکبست و دیکر
مفرد دوم در لفظ یارب و برای که هردو مرکبند سیم در لفظ
هلال و لاله که هردو مفردند و مقلوب کل را از حیثیت افراد و
ترکیب الفاظ همین سه احتمال است و مثال این صنعت از قصیده

ایضا

مصنوع این بیت است از بحر منسرح مثمن مطوی موقوف
رای تو یار صواب داد تو محض وداد فتح تو حقف حسود منیف تو فیض داد
مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات
مقلوب بعض چنان باشد که دو لفظ یا بیشتر مذکور شود که میان ایشان
اختلاف در ترتیب بعض حروف بیش نباشد چنانکه کرم جودای
کم نشد و عدد به بیشت کم نخدمت در مصراع اول این بیت دو لفظ
مذکور شده است که میان ایشان قلب بعض است و در جوهر حروف
ایشان هیچ تفاوتی نیست و چون مصراع ثانی را با آن ملاحظه کنند
قلب بعض میان سه لفظ میشود اما در جوهر حروف اندک تفاوتی
هست چه در کرم و کم کاف نیست و در بکر کاف که از حروف مخصوصه
عجم است و مقصود از آوردن لفظ این است که معلوم شود که در این
مقدار مساهله میکنند و این را غلط نمی‌شمارند و در قصیده مصنوع
در بیتی که از برای مقلوب مجنح گفته که این مساهله کرده چنانکه
بعد این بیتش خواهد شد اما احتراز از این اولیست و مثال این

از قصیده مصنوع این بیت است از بحر رجز مسدس مطوی
بروه زد فوق سخت رشک شکر بسته زعقد گرهت کوه کمر
مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن
مقلوب مجنح و از آن مقلوب معطف نیز میگویند چنان باشد که دو لفظ
که میان ایشان قلب کل است یکی در اول بیت واقع شود و دیگر
در آخر چنانکه بنگ بودی بمن چه شد که چنین میکنی خوردم
از سر کین ورشید وطواط گفته که گاه باشد که در اول و آخر هر
مصراعی این صنعت را نگاه دارند و از برای مثال این بیت
که زان دو جادو نرگس مخمور باکشتی و ناز زار گریان دعر بو انم
همه عمر دراز و غالبا سهو است بجهة آنکه میان زار و دراز قلب کل
نیست بجهة آنکه در لفظ دراز یک حرف زاید است بر لفظ زار و اگر
مثل این را مقلوب زاید نام کنند دور نیست و مثال سوای مقلوب
مجنح لطریقی که رشید گفته این بیت است رای قلم کرد
وفی الواقع که معذور هست یار زار عشق او چه کردم طاهر از آن

و مثال این صنعت از قصیده مصنوع این بیت است از بحر خفیف مجنون
محذوف مرک کانت دست تو بکرم مرد و نیست کان بندل
و درم در مصراع اول مساهله کرده بسبب آنکه کاف که در کست
اندک تفاوتی دارد بحسب تلفظ با کاف که در کرست و غالبا مقصود
ازین مساهله استشعار هست بجواز آنجا و این مقلوب را مجنح بدانکه
نام کرده اند که آن دو لفظ که یکی مقلوب دیگر بسبب مشابه دو جناح
اند یعنی دو بال مرتب را مانند مصراع را و صاحب ایضاح این سه
نوع مقلوب را از قبیل تجنیس داشته و گفته که اگر متجانسین
اختلاف در ترتیب حروف داشته باشد از تجنیس قلب میگویند
و پیش او در مقلوب مجنح شرط نیست که میان دو لفظ قلب کل باشد
و پیش دیگران شرط است پس این بیت که شکر خداوند که
پیوسته اشک هست بچشم رندم نی ز رشک پیش او از قبیل
مقلوب مجنح باشد و پیش دیگران نی فائده بدانکه بعضی این نوع
مقلوب را الفاظی که میان ایشان قلب بعض است بر اطراف بیت

یا مصراع واقع شود مقلوب لاحق نام نهاده اند و وجه تسمیه آن بهت که
آن لاحق است بمقلوب مجنح در آنکه الفاظ مقلوبه آن بجای الفاظ
مقلوبه قلب مجنح واقع شده اند قلب مستوی چنان باشد که
ذکر کرده مرکبی که چون او را قلب کنند و باز گونه خوانند همان
مرکب اصل حاصل شود و این صنعت را مراتب متفاوته است
مرتبه اول آنست که مرکب کمتر از مصراعی باشد مانند امید از ای
ما درین بیت گر زلف آنیست نیست ممکن اصلا از دام بلا
امید ازادی ما مرتبه دوم آنست که یک مصراع باشد مانند مصراع
دوم این بیت بجوت با نوای زیبا بکارم مراد راز در دراز دام
مرتبه سیوم آنست که هر دو مصراع چنان باشد که چون هر یک را
قلب کنند همان مصراع بعینه حاصل شود چنانکه ماه در که شه
کرد پیان شمار از یکی راز هست و این هر سه مرتبه که مذکور شد
آسانست که چون مجموع بیت را قلب کنند همان بیت حاصل شود
و اما بعضی از مصراعی بمصراع دیگر وصل کرده شود و این را متعلق

حسن کرد

مستوی موصل میگویند چنانکه شکر دهانا غمی مداری دریاوی
مغانه درکش واین قبیل است این بیت که در قصیدهٔ مصنوع از بحر
رمل مقصور از برای مثال این صنعت اورده مار زد ریک روز
رکش طلب الفتش کر زور گیر در نیران مرتبه پنجم انست که احتیاج
بوصل نباشد واین اکمل واصعب اقسام اوست چنانکه شکر دهنا
غمی مداریم می راوجی مغانه درکش وبعضی گفته اند که مقلوب مستوی
در الفاظ معدوده نیز میباشد مانند دید وداد ومیاید دانست که
چون این صنعت در غایت صعوبتست همه کس روی مسامحه
داشته اند ومیان حرف مشدد ومخفف وممدود ومقصور وامثال
انها فرق ننهاده اند مولانا قطب الدین علامه گفته که یکی دیگر از
اقسام مقلوب مقلوب مصحفست وان عبارتست از انکه کلام بر وجهی
باشد که مقلوب او مصحف او باشد مانند مصراع اخر این بیت
دانی صنما سبب چه بر بی از من تب نوبت شم را سجع پیش طایفه
از عرب مخصوصست بنثر واین طایفه سجع را عبارت داشته اند

از نوبت

از مواقفت فاصلهای نثر در حرف اخرین ومراد از فاصله ان
کلمه است که بسبب او قراین کلام یعنی بحثهای او از یکدیگر
جدا شوند ومراد بحرف اخرین درین صنعت هرجا که مذکور شد حرف
حرف اصلیست از کلمه تا انچه بمنزله الحرف باشد وپیش طایفه
دیگر در نظم هم جاریست واین طایفه دو فرقه شده اند
فرقه میگویند که سجع عبارتست از مواقفت فاصلهای کلام خواه
نظم خواه نثر در حرف اخرین وبعضی از شعرای عجم مایل این فرقه
شده اند وفرقه دیگر میگویند که عبارتست از موافقت فاصلهای
مذکور در حرف اخرین یا در وزن لیکن بموافقت فواصل در حرف
اخرین خواه با موافقت در وزن وخواه بدون ان مخصوصست
بنثر وموافقت در وزن تنها جاریست در نظم نیز چنانکه در بیان
انواع سجع معلوم خواهد شد وبعضی دیگر از شعرای عجم موافق
این فرقه اند وصاحب مفتاح گفته که اسجاع یعنی کلمات اخر
فقرها در نثر مثل قوافی اند در شعر وظاهر ومشهور قول اولست

مبنی

همچنانکه در تعریف سجع اختلافست در تقسیم انواع او نیز اختلافست
طایفه اول میگویند انواع او سه است سجع متوازی سجع مطرف
سجع ترصیع واین طایفه ترصیع را صنعتی علیحده میدارند ومخصوص
نمیدارند بنثر چنانکه در اول کتاب مذکور سپس شده وطایفه دوم
میگویند ترصیع از انواع سجع نیست وصنعتی علیحده است ونوع ثالث
او سجع متوازیست سجع متوازی پیش طایفه اول وفرقه دوم از
طایفه دوم عبارتست از موافقت فاصلهای نثر در حرف اخرین
ووزن واین بر سه قسم است قسم اول انکه مانند فاصلهای
باقی الفاظ هر فقره موافق باشند با الفاظی که مقابل ایشانست
از فقره دیگر در حرف اخرین ووزن چنانکه گویی در تبان دغایی
ندیدیم وهر زمان جفایی کشیدیم وچنانکه گفته اند اگر بار را اهلست
کار سهلست قسم دوم انکه جمیع باقی الفاظ چنین نباشد بلکه بعضی
دیگر چنین باشد چنانکه گویی اسا الکا نه سبیل انقطاع از علایق
تویی ومحققانه دلیل اطلاع از حقایق جویی قسم سیم انکه موافقت

مذکوره جز در فواصل نباشد چنانکه گویی تا پای درد امان قناعت
نکشی جاشنی شربت ازادی نچشی وان طایفه که ترصیع را از
انواع سجع داشته اند قسم اول ودوم را ترصیع میگویند وقسم
سیم را سجع متوازی وفرقه اول از طایفه دوم در تعریف سجع متوازی
فاصلها را مقید بنثر ساخته اند واین صنعت را در نظم هم جاری
داشته اند چنانکه در روی بلبل سحر خندید ان گل اگر
باشد که با اهل نظر بگشایی ان تنگ شکر ومثال این صنعت از
قصیدهٔ مصنوع این بیت است از بحر قریب مکفوف مقصور
پنهان کرده یاقوت لبخان عیان کرده بعید گریبان تو ای

در لغه برابر بودنست چون در سجع فاصلها برابرند در وزن اورا متوازی
نام نهادند سجع مطرف پیش طایفه اول وفرقه دوم عبارتست
از موافقت فواصل نثر در حرف اخرین ومخالفت انها در
وزن چنانکه گویی هر که ترک مناصب ومال او قاف کند تواند که

کوشش کوشی کوشی

دل از زنگ کدورت صاف کند و قرینهٔ اول نه طایفه دوم مواصل را
بعید منتز نکرده اند و در نظم ر عهد اعتبار کرده اند چنانکه کشم از
عشق تو رسوا و در فراقت مبتلا نیستت هرگز ترا یادی ز ما پروای ما
و مثال این صنعت از قصیدهٔ مصنوع این بیت است از بحر منسرح
مثمن مطوی مجدوع ما لخدا ما خال خال تو داریم حال
تا رخ خال تو داریم و مطرف در لغه چیزی را میگویند که اطراف او مختلف
باشد مخالف رنگ باقی اجزا و چون درین سجع فاصلها یکدیگر نکند در
موافقت حرف آخرین بر خلاف باقی الفاظ او را مطرف نام
کردند سجع متوازن پیش جمهور الطایفه که او را از انواع سجع داشته اند
عبارتست از موافقت فاصلهای کلام خواه نظم و خواه نثر در وزن
یا مخالف در حرف آخرین چنانکه گوئی اگر حضوری خواهی قناعت باید
و چنانکه بقول بد اندیش اهل غرض مناسب نباشد رو با غضب
اما بهتر آنست که باقی الفاظ بیشتر از کلام موافق باشند در
وزن با باقی الفاظ جفتی دیگر یا با اکثر آنها چنانکه کرت عیش باید

ورنا

نه اردت سود دل الا اکبر ادب علا
چون اردت رفعه
رزکی مجو و گر وقتی خواهی توقع مکن و چنانکه شد کوبش از قبیل
ره کلبش یادت آخر کلفتی و رشید و طواط گفته که سجع متوازن نیز
مخصوص نیست بلکه در شعر هم این توان کلمات آمدن و آن را شعر
موازنه خوانند و این چنان باشد که از اول دو قرینه تا آخر کلمات
آورده شود که هر یک نظیر خویش را بوزن موافق باشد اگر حرف
روی مخالف مثالش مسعود سعد گوید شاهی که رخش او را
دولت بود دلیل شاهی که تیغ او را نصرت بود دهان اندر وی
کا فرش زره بکسلد یقین و اندر دم تعیش پر بشکند و باشد که
موازنه در دو بیت افتد مثالش من گویم اگر مال خزاین گیتی
نیست با جود دست او بسیار و اگر کشت سراسر گردون
در پیش طبع او دشوار تا آنجا کلام اوست و عجب ظاهر بر وی
اعتراض می آید نکته آنکه او در موازنه شرط کرده که هر کلمه نظیر خویش را
بحرف روی مخالف باشند و درین دو بیت قافیها در دو موافقند
پس در این دو بیت موازنه باشد یا نتواند بود که مقصود او از وزن

نشئه دیوار

این دو بیت اشارت باشد یا آنکه موازنه در ما ورای قافیه اعتبار
نمی توان کرد و خواجه سلمان نیز هم چنین کرده در بیتی که در قصیدهٔ
مصنوع از برای این صنعت آورده از بحر متقارب مثمن سالم
چو روی تو پاینده اختر نباشد چو لعل تو پاکیزه گوهر نباشد
فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن فعولن
و ابن الاثیر موازنه را داخل سجع نداشته و باین تعریف کرده که تساوی
فاصلهای شعر صدر بیت و عجز اوست در وزن نه در حرف آخرین همچنانکه
در سجع و صاحب بر داخل سجع نداشته لیکن باین تعریف کرده که تساوی
فاصلهاست یعنی از شعر در وزن نه در تقفیه و سجع را عبارت داشته
از تساوی فاصلها در تقفیه و گفته که هر گاه که جمیع الفاظی که در یک
قرینه است یا اکثر آنها مثل مقابل خود باشد از قرینهٔ دیگر در
وزن این نوع از موازنه را مماثله میگویند و علامه مماثله را
از انواع موازنه نداشته و صنعتی علیحده شمرده باین تعریف کرده
که آنست که بکجا یا بیشتر در بیت مثل او از شعر مماثلت باشد در وزن

دعده

و تقفیه یا در وزن تنها میان دو کلمه که ملاقی یکدیگر باشد یا متوالی
چنان که عذار نگارم دهان گل است بر و هر طرف خال چون
بلبل است و چنانکه اگر نقاب نگارم ز چهره بگشاید بچشم خلق دگر
آفتاب ننماید و چنان که مؤذر وی بت یار و دیده حیران شد
رفت هوش ز تن بار ز وافت جان شد فائده بدانکه ابن الاثیر
گفته که شرایط حسن سجع چهار است اول آنکه مفردات الفاظ
پسندیده بود دوم آنکه ترکیبش ظاهر المعنی و محکم و خوش آینده
باشد سوم آنکه لفظ تابع معنی باشد نه عکس چهارم آنکه معانی
مکرر نباشد یعنی مکرر بی فائده چه گاه هست که یک معنی را
بعبارت مختلفه اداء کنند تا سامع مکرر را باین توجه کند و در خاطر
او قرار گیرد و پیش این کمینه این است که این که شرایط که او
گفته مخصوص بحسن سجع ندارد بلکه شرایط حسن کلام هست مطلقا
خواه سجع و خواه غیره سجع و شرط حسن سجع بخصوصه دو است
اول آنکه فقرها بسیار طویل نباشد دوم آنکه مساوی باشد یا قریب

بان معنی تفاوت فاحش نداشته باشد چنانچه در بیان مراتب مبین
خواهد شد **فائده** بدانکه اعلی مراتب سجع از حیثیت قلّه وکثرت الفاظ
سجع قصیر است وحدّ او از دو لفظست از هر فقره تا ده لفظ وگفته
اند الفاظ هرچند کمتر حسن سجع بیشتر وچون از ده درگذشت سجع
طویل است که مشتملست بر مرتبه متوسط ومرتبه ادنی مرتبه متوسط
انست که در هر فقره الفاظ از یازده درنگذرد وچون از سیزده درگذرد
مرتبه ادنی است واعلی مراتب سجع از حیثیت تساوی وتفاوت
فقرها انست که فقرها برابر باشند ومرتبه متوسط انست که فقره
لاحق اطول باشد از فقره سابق باندکی یعنی چنان طول که از حد
اعتدال در نگذرد ودیگر انکه کلام سه فقره باشد وفقره سیم مساوی
مجموع فقرهٔ اول ودوم باشد یا اندکی زیاده چه این هنگام
ان دو فقره بمنزله یکفقره میشود در مقابل فقره سیوم ومرتبه ادنی
انست که فقره لاحق بسیار اطول باشد از فقره سابق ودر این
عیبست اما اگر بسیار اقصر است عیبست   بدانکه بنای

عليك باقلال الزيارة انها
اذا كثرت كانت الى الهجر مسلكا
الم تر ان الغيث يسئم دائما
ويسئل بالايدي اذا هو امسكا
اقلل زيارة من تهوى مودته
فالناس من لم يزرهم ابدا اجلوه
فالغيث وهو حيوة الناس كلهم
ان دام اكثر من يومين مملوه

سجع بر سکون اعجاز است یعنی کلمات اخر فقرها مثلا در این سجع که ما العهد
ما فات وما ازب ما سوات اگر لفظ فات را که فعل ماضیست واخر
او مفتوح وغیر منون ولفظ ات را که اسم فاعلست واخر او مکسور
ومنون ساکن نخوانند مشابهه میان ایشان نباشد مشابهه توافق ها
نپیاشد وگفته اند که کلمات اخر در سجع مانند قوافیست در شعر وبعضی
گفته اند که سجع در کلام مانند خالیست بر روی محبوب پس اگر
بسیار باشد حسن ولطافت را ببرد وبعضی دیگر گفته اند که این سجع
وجهی ندارد بجهة انکه بیشتر فواصل قرانی از انواع سجعست وملیاید
وهنت که در ایات قرانی اسجاع نمیگویند بلکه فواصل میگویند
بجهة انکه سجع در لغة اواز کبوتر وقمری وامثال انهاست واطلاق
ان بر ایات بی ادبیست ولهذا صاحب مفتاح در تعداد جهات حسن
کلام فواصل قرانی را در مقابل اسجاع اورده وچون معنی لغوی
سجع را دانستی بدانکه مناسبت میان ان ومعنی اصطلاحی اینست
که چنانچه اوازهای کبوتر مثلا متشابه وموافق یکدیگرند فقرهای مسجع

احفظ لطعن عيالك تعطا به
ولا تفرط فيه تبقى ذليل
فان يقولوا باخل بالعطا
فالبخل خير من سؤال البخيل
واحفظ على نفسك من ذله
يرى غنى القوم فيها ذليل
يا رب حجو حجر نفس امرأ
فقام للناس مقام الذليل
فاشد دعوى مالك واستبقه
فالموت خير من سؤال البخيل

نیز متشابه وموافق یکدیگرند **شطر** عبارتست از انکه هر مصراع
بیت را دو بخش کنند وان بخشها را مسجع سازند بشرط انکه سجع
دو بخش مصراع اخر مخالف سجع دو بخش مصراع اول باشد خواه
هر دو سجع متوازی باشد چنانکه تا در صف عشاق او پیوسته
باشم سرخ رو هر لحظه ریزم از بصر بر روی خود خون جگر وخواه
مطرف چنانکه بودم از عشق تو زار کشتم از هجرت نزار نکره از
مهر جدا الحرام امیه سوی ما وخواه اول متوازی باشد ودوم مطرف
چنانکه زجور حبیب جفای رقیب دلم شد مکام وهم کشت لال
وخواه عکس چنانکه زجورت نگارم خوشم زنکه دارم رذیده
شرابی رسنیه کبابی ودر این صنعت سجع متوازی را اعتبار نکرده اند
ووجدان نظامی منیت ودر قصیدهٔ مصنوع از برای این صنعت
مثالی نیاورده وتشطیر در لغة دو نیمه کردن شتر است وچون
بیت را چهار بخش کنند دو بخش او را مسجع بسجعی سازند و
دو بخش دیگر را دو بخش مسجع بسجعی دیگر مشابهه نام دارد بانکه

لعمرك لبيك ما لي البخل
ولكن لا ابغى بالمخرج وحلي
ومن طبعي التماحة غير اني
على قدر اللباطا مددت رجلي
ملوك توك تاري ياد از
تعدد كليت بلغ
واستغن ما اغناك ربك بالغنى
واذا تصبك خصاصة فتجمل
وما لي لا اعطى البرية حقها
على قدر ما تعطي وطبعي هو ان

دو نیمه یا سه بند ودو نیمه از الحال جو یکدیگر اند بین مشابهه
این صنعت را شطر نام نهاده اند **تجرید** عبارتست از انکه در یک
بیت دو سجع متداخل رعایت کنند بر وجهی که حرف اخرین فاصله
در سجع اول مخالف وی باشد ودر سجع دوم موافق ان یعنی بعضی
اول مصراع اول را با نصف دوم مصراع ثانی مسجع بسجعی دیگر که حرف
اخرین فاصله موافق حرف روی باشد چنانکه   چو رفتی نگارا
نذارم هجر مبتهج یارا بدل اسپیج صبر ودر قصیده مصنوع از
برای این صنعت نیز مثال نیاورده وتجزیه در لغة پاره پاره کردنست
چون هر دو قرینه را که مسجع بیک سجع اند از یکدیگر جدا می ارند
گویا کلام را پاره پاره کرده اند پس این عمل را باین مناسبت تجزیه
نام کرده اند **تصریع** مولانا قطب الدین علامه از ابن الاثیر
نقل کرده که او گفته این صنعت در نظم بمنزله سجعست در نثر
واو سجع را عبارت داشته از مماثلت فاصلها در حرف اخرین
وپس تصریع پیش حالت دو مصراع بیتی باشد در حرف اخرین ودر

بازپرس
رصوفو عرض بيالكم ادنس
لا بارك الله بعد العرض بالمال
احتال للمال ان اودى فاجمعه
ولست للعرض ان اودى بمحتال
الم تر ان المرء تدوى يمينه
فيقطعها عمدا ليسلم سائره
من لم يكن في بيته طعام
من لم يكن في بيته مقام
ليس في بيته مقام
من لم يكن في بيته منام
فكيف يستلذ بالمنام

کاموس

صحاح اللغة آورده که التقریع تقفیة المصراع الاول و غالبا مراد ابن الاثیر همین است و اکثرا بحرف اخیرین کمتر اکرده که اصل در قافیه اوست و صاحب میان نیز گفته که تقریع بمنزله سجعست در شعر اما آن سجع را عبارت داشته از موافقت فاصلها در حرف اخیرین یا در وزن پس تقریع بقول او عبارت باشد از موافقت دو لفظ اخر دو مصراع یعنی در حرف روی یا در وزن و گفته که تقریع هشت مرتبه است اول آنکه مصراع اول مستقل باشد در فهم معنی و چون مصراع ثانی را با او ضم کنند مفید نشود در معنی با آن یعنی هر یک از مصراعین مستقل باشد در فهم معنی چنانکه   زماه رخت منفعل آفتاب ز زلف سیاهت مخجل آفتاب   و این را تقریع کامل میگویند و مرتبه دوم آنست که مصراع اول مستقل باشد اما چون مصراع ثانی را با او ضم کنند مفید شود دوی و برین تقدیر مصراع ثانی مستقل نخواهد بود چنانکه   خوشست دیدن لعل لبت میان شراب   لبان برگ گل تازه در میانه آب   مرتبه سیم آنست که مصراع اول مستقل نباشد چنانکه

اگه

ان من اخر بقيتا عيناك ...
وفوا الك التاع لا من شتاك
ذاك ونحن لم يوا جهك به
انا اللوم على من اعلاك
فلو قلبت جميع الارض كاطبه
وسرت في الارض وبالطاف وارطاف
لم تلق فيها صديقا صادقا ابدا
ولا اخا يبذل الانصاف ان نصافا
وحسن الظن يحسن في امور
ولكن فيه عواقبه الندامه
وسوء الظن يسلم في وجوه
وفيه مع التماحج السلامه

اگه ز روز وصل مهروی حسد برد ز من   وه که میبرد مرا اکنون بروز خویشتن   و این را تقریع ناقص میگویند و مولانا این را مرتبه چهارم داشته و گفته این پسندیده و خوب است مرتبه چهارم آنست که مصراع اول معلق باشد بر معنی که در اول مصراع ثانی مذکور است چنانکه   چه باشد ای شب دیجور هجران گر شوی روشن بصبح وصل جانان تا که جان باز آیدم در تن   و علامه گفته که این را تعلیق میگویند و بسیار عیبست و این را مرتبه ششم ساخته و مرتبه پنجم آنست که دو مصراع بر وجهی باشد که هر کدام را که مقدم دارند و دیگر برا ثر او در معنی هیچ قصور نباشد و درین مرتبه قید دیگر ذکر میباید کرد تا از مرتبه اول ممتاز شود و آن قید اینست که هر مصراع مستقل نباشد یا آنکه قابل میباید شد سد اخل قیام چنانکه   سوخته پروانه صفت صد هزار   شمع جمالت چو تو ای گلعذار   و این مرتبه در حسن و لطافت مانند مرتبه دوست و علامه این را مرتبه سیم ساخته و گفته که این را تقریع موجه نام کرده اند و وجه تسمیه مثبت

لا تجعلن دليل المرء صورته
كم مخبر سمح من منظر حسن
فلا تجعل الحسن الدليل على
فما كل مصقول الحديد يمان
وحبك او لا اختيار اذا ما
بلوت سواك عاد الذم حمدا
فعدت الى مصطلح ولنا
وجدت سواك شرا منك جدا
فعدت الي اكل ميت
فلما اضطر عاد اليه سلا
بجهو تجاي

الشکوسی

که توجه در لغه رو فرا کردانیدنست چون هر یک از آن دو مصراع صلاحیت تقدم دارند پس گویا روی مصراع دیگر فرا کردانیده شده بسوی او مرتبه ششم آنست که قافیه مصراع دوم و آنچه در مقابل اوست از مصراع اول یک لفظ باشد که بیک معنی حقیقی هر دو جا مستعمل باشد چنانکه   هر که رخ خوب تو یکبار دید از غم عشق تو خلاصی ندید   و این عیب فاحش است مرتبه هفتم آنست که یک لفظ باشد در معنی مجازی هر دو جا مستعمل شده و علامه و علامه این قید را زیاده کرده که معنی او در موضعین مختلف باشد و در شان اگر چه این قید را ذکر نکرده اما مثال ازین قبیل آورده پس غالبا آن قید مراد است چنانکه   از [illegible] لعل کر برون آری تو در   احتراز حسنت نزنر دارند ات لعل در   و آنکه معنی در موضعی متحد باشد از قبیل مرتبه ششم است و علامه این مرد و مرتبه را مرتبه پنجم ساخته و گفته که این را تقریع مکرر میگویند مرتبه هشتم آنست که دو لفظ اخر دو مصراع متفق موافق باشند در لفظ و مخالف باشند در حروف روی چنانکه

معي امسك دالا في شهيد امعد لا
واعقبه لوح عليك شهيد
وان نك الامور اخرجت انائه
فما دهمان وانت جميل
فخذ لين وجه الارض ما دام مقبلا
الليك ولا تكلف بحين بلائه
لا تخرعن على ما فات مطلبه
لم يلبث المرء ذو بانه من جزع
ولا يخلي عبد الضيف والورع

بهر پابوس سگان کوی یار روی خود و این چشم بر خاک راه و با بقاق این مرتبه واقع مراتبست و علامه گفته که این را تقریع مشطور میگویند و شطر در لغه بدو نیم کردنست و چون آن دو لفظ موافقند از یک وجه که در نوشتن و مخالفند از وجه دیگر که حرف رویست پس گویا موافقت با مه را که موافقت در وزن و حرف رویست بدو نیم کرده از و یک نیم رعایت کرده و یک نیم را گذاشته و در تعیین این مراتب و حکم بحسن و قبح بعضی تاملست و تقریع پیش شعرای عجم عبارتست از متفقی بودن مصراع اول چنانکه در مطلع قصیده و غزل میباشد و کلام بعضی از ماهران ایشان ناظر بآنست که تقریع مخصوصست بمطلعهای غیر مردف اما تصریح این تخصیص هیچ جا واقع نشده و ظاهر عدم تخصیصست و اکثر ابیات سحر که قصیده مصنوع مشتملست بر این صنعت پس احتیاج بتعیین پیچی نیست و کلام شمس قیس دلالت بر آن میکند که تقریع موافقت عروض بضرب و اخر نیم مصراع اول و ضرب یعنی جزو اخرین مصراع

الا لا تلوموني على ما تقدما
مضى واستبت الرواة مذاهبه
فاصبحت لا استطيع ردا لما مضى
كما لا يرد الدر في الضرع حالبه

[illegible]

سیاوشی

دوم است در وزن و در حروف قافیه چه گفته که مصراع پستی باشد که
عروض ضرب آن در وزن و قافیه متفق باید چنانکه ابو الفرج گوید
زهی چو ملک قاعده حلم و رسم داد عبد الحمید احمد عبد الصمد نهاد که حروف
قافیه هر دو مصراع الف و دال هست و وزن هر دو فاعلان هست از
بحر مضارع اخرب مکفوف مقصور بر وزن مفعول فاعلات مفاعیل فا
فاعلن و اشتراط موافقت عروض و ضرب در وزن نیز جز در کلام
جایی دیگر بنظر این حقیر نرسیده و لفظ مصرع در لغه در دو لخت کردن
هست و مناسبت این صنعت بان عمل ظاهر هست تسمیط عبارت از آن
هست که در شعری چند مصراع را بر یک قافیه آرند بعد از آن مصراع دیگر
بر یک قافیه آرند و مصراع چهارم را بر قافیه اصل که بنای شعر بر
آنست چنانکه   از آتش غم سوخته ام کو نگاهی این غمزده را
شاد کنی منت کنا هی مردم ز غم هجر جدا که چه راهی بنمای شبی روی
خلاصم کن ازین غم   نوع دوم آنست که چهار مصراع را بر یک قافیه
آرند و مصراع پنجم را بر قافیه اصل و این را مخمس میگویند چنانکه ازرقی
گفته

شکفته گوهر افشان شد بر اطراف چمن دست سحاب و رز مردم
کشته   گوهر افشان شد بر اطراف چمن دست سحاب و رز مردم
برون زد غنچه چون یاقوت ناب   تا توانی رو کنون چون لاله با شور
جام شراب ورنه باری بر شبی رو بای گل مست و خراب با مراعی تا
سحر که دست در آغوش کن   نوع سیم آنکه پنج مصراع را بر یک قافیه
آرند و مصراع ششمین بر قافیه اصل چنانکه منوچهری گفته
جزیره خزاریه که هنگام خزانست   باد خنک از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین که بران شاخ رزانست   گویی که یکی پیرهن رنگرزانست
دهقان بتعجب سر انگشت گزانست   کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار
نوع چهارم آنست که هفت مصراع را بر یک قافیه
آرند و مصراع هشتمین را بر قافیه اصل چنانکه لامعی   ایا ساقی الملام
مرا باده ده مدام بین بوی لاله خام که تا من درین مقام زنم یک بنفس
بکام کرکسی را ز خاص و زعام درین منزل ای غلام امید قرار نیست
و مسمطی که در مصراع سیم او یا هشتم یا نهم یا بیشتر قافیه اصل را
رعایت کرده باشند و باقی مصراعها را بر قافیه دیگر موافق آورده

از شعر استادان نظر این کمینه نیامده بنابران در ذکر انواع دیده بود
اقتصار نمود و رشید وطواط گفته که این صنعت چنان باشد که شاعر بیتی
را بچهار قسم متساوی کند و در اخر سه قسم سجع نگاه میدارد و در قسم
چهارم قافیه میارد و این شعر را شعر مسجع نیز خوانند مثالش معزی گوید
ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من   تا یکزمان زاری
کنم بر ربع و اطلال و دمن ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن   و روا باشد که اقسام مسجع
از سه زیاده شود آنچه معروفست دگفته که پارسیان مسمط نوعی
دیگر میگویند و آن چنانست که پنج مصراع بگویند بر یک قافیه و در آخر
مصراع ششم قافیه اصلی که بنای شعر بران نهاده بیارند و مسمط که
معروف تر است نزدیک پارسیان همینست و آن بیش را مسجع
خوانند و بدانند که مسمط اصلی و قدیم آنست اما شمس قیس که از
متاخرانست گفته که این را مسجع میگویند و مسمط و چنان نیست که او را
پارسیان نقل کرده و جار عتی از ارباب عربیت گفته که تسمیط

در لغه مروارید در رشته کشیدنست و در اصطلاح عبارتست از آنکه
جمیع اجزای بیت یا بعضی بر یک سجع آرند که مخالف قافیه باشد یا بیت
مانند رشته مروارید باشد و اجزای مسجوعه مانند دانها که جمع شده
باشد در وی و میباید دانست که مراد از جماعت ما اجزای بیت اجزای
حاصله بحسب تقطیعست نه الفاظ مفرده که در بیت واقع است
و تسمیط را بدو قسم ساخته اند قسم اول آنکه اجزای مسجوعه مطابق
اجزای تقطیعیه باشد چنانکه   به پری چه گیری وزیری و میری
فقری حقیری اسیری گزین تو   و این را تسمیط تقطیع میگویند قسم
دوم آنکه آن موافقت نباشد و از او تسمیط تنغیص میگویند چنانکه
مکن کشت قتبان مرو کوی جانان بکش بار هجران بکنج انشین تو
و سیم گفته که صحیح نیست که خلیل ابن احمد گفته که شعر مسمط آنست
که در صدر بیت ابیات سخنی باشد مشطور یا منهوک و جمع کنند آن
ابیات را قافیه مخالف که لازم قصیده هست با آنکه قصیده
تمام شود و ظاهر است که ذکر قصیده بر سبیل تمثیل است چه در

عزان نیز این صنعت جاریست و معنی مشطور و منهوک در مقدمه مذکور
شده حاجت تکرار نیست اما مسمط که در صدر بیت او ابیات مشطوره
باشد مانند این ابیات   بحمد الله که شد حاصل جهان را روش
کامل ز فراغت شامل ز عدل حسن و عادل شه غازی که در هیجا درآید
گر هزبر اساس شوند از بیم اوا عدو چو روبه خایف عاطل سپهر سلطنت سلطان
حسین ان صفدر میدان که نام رستم دستان ز دستانش شده باطل
هم میان سالم سالب علی ابن ابی طالب   شاه انه الغالب رخ در شان
او نازل الهی تا بود دالالوای سلطنت باد اباطه نامش بر جا
نشاط و شمنش زائل اما مسمط که صدر بیت او ابیات منهوکه
باشد مانند این غزل از بحر رجز مسدس سالم   ای دلربا بهر خدا
یکدم بیا رحمی نما بر حال ما کم کن جفا از درد و غم من دمبدم ای مهوشم
چندین ستم بود روا و انکه کوشه که در صدر بیت ابیات مشطوره
یا منهوکه باشد ظاهر نیست بجهة انکه در صدر بیت از مشطوره یک
بیت و از منهوک یک بیت و مصراعی زیاده کنی کنجایش نمی آید

الخبر

و بر تقدیری که از صدر بیت ماسوای رکن اخیر اراده کنند از صدر
بیت از مشطور دو بیت تمام نمیشود طرد و عکس و انرا تبدیل بعضی
انرا طرد و عکس میکویند عبارتست از انکه جزوی از کلام را تقدیم
کنند بر جزوی دیگر و باز عکس کنند و تبدیل کنند مکان جزو اول را
بمکان جزو ثانی و این میشاید که در یک جمله باشد و بالضرورة میان
یکطرف میان این جمله و متعلق او خواهد بود چنانکه   با سعی
کفش صاحب دولتی خصلت نکوست نکو خصلتی مصراع دوم
این بیت یک جمله است چه مشتمل بر یک حکمست و عکس میان یک
طرف او که خصلت و صفت او که نکوست واقع شده و میشاید
که در دو جمله باشد و این چند نوع واقع میشود نوع اول انکه عکس
میان طرفین این دو جمله باشد یعنی میان محکوم علیه و محکوم به چنانکه همیشه
ز خورشید رخت شب روز بودی پیش ازین ما را   ز دود آه
اکنون روز شب شدی رخت ما را نوع دوم انکه میان متعلقات
این دو جمله واقع شود نه میان طرفی جملتین و برین تقدیر میشاید

ایا کل صعبة نبذ الکل صعبة
با نجز او الا فلدر احلدرنا
فالاعر و الیزه و نادی طبیعة
بصعبة الا بعطی الاحرار
فقد قیل ان الاله ذو ولد
وقیل ان الرسول قد کهنا
وما نجی الله والرسول معا
من نطق سوء الوری فکیف انا
بیکلی از زبان خلق نرست
گر با شد خدا و پیغمبر پیغمبر

عجب میر سیند قوم عنید
غرچتی بر کی بر نبت دیگر ببرید
خوابر مضطرم الوداع الوداع
ادی وبالالا بادلی الدنی قد فعوا
ولاداوام رضوا بالعیش بالذون
ستذکرونی قوی اذا جد جد هم
وفی اللیلة الظلماء یفتقد البدر
واذا کانت النفوس کبارا
تعبت فیمرادها الاجسام
دریغ و احسرت و انجیم بجد مطلب برزگ
کرد که تو نیا ی چیم کرد کرد

که اصل حکم در هر دو جمله یکی باشد چنانکه   کهی فرش را عرش خوانند
از تواضع کهی عرش را فرش خواند از جلالت پوشیده نیست که
که اصل حکم در هر دو جمله یکی است وان خواندنست و میشاید که اصل
حکم متغایر باشند چنانکه   از تواضع عرش کوید فرش را
وز جلالت فرش سازد عرش را پوشیده نیست که اصل حکم در
یک جمله کفتن است و در دیکری ساختن نوع سیم انکه عکس میان
مجموع اصل حکم و متعلقات واقع شود چنانکه   ز خان نوالت
کدایان سلاطین سلاطین کدایان ز خان نوالت و میشاید که
عکس بر وجهی واقع شود که اکر از اخر کیرند و کلمه کلمه را بر عکس
ترتیب کلام اصل بخوانند همان کلام اصل حاصل شود در طریقه
مقلوب مستوی و تفاوت اینست که اینجا عکس ترتیب کلام
اصل میان آمیتراست و در مقلوب مستوی میان حروف و اکر
این را معکوس مستوی نام کنند دور نیست و این عکس میشاید
که در یکمصراع واقع شود چنان که در مصراع اخیر این بیت

در حال

در جان کدا اتش از غمزه چو زد کفتم شاها نظر کردی کردی نظر شاها
و می باید که در هر یک از مصراع واقع شود چنانکه   با ما نظری
داری داری نظری با ما   فرما کذری اینجا کذری فرما و میشاید که
در مجموع بیت واقع شود چنانکه   درمی داری داری کرمی
کرمی داری و داری درمی و جمیع این انواع که کذشت از قبیل
معکوس مرتست و اکر در عکس ترتیب کلام عکس تقدیم و تاخیری
واقع شود انرا معکوس مشوش نام کردن مناسبت چنانکه
افسوس کذشت عمر ما بچه غم ما بچه غم و عمر افسوس کذشت و این
قبل است این بیت مشهور کرم داران عالم را درم نی درم داران
عالم را کرم نی و علامه و صاحب ایضاح عکس را داخل صنایع
معنویه داشته اند و بعضی از شعرای عجم کفته اند که صنعت طرد
و عکس انرا میکویند که بیتی کویند بر وجهی که چون از اخر کیرند
و کلمه کلمه تا اول بخوانند بیتی دیکر حاصل شود همین اول طرداست
و بیت دوم عکس و این قلبیت بیتی که در قصیده مصنوع از

وعن الوضاء عن علی علیه
کلمات...
وعن النغمی...
وعن الحب لا تجد...
وعن ... علی و متنه
عدا ... فقبل علی الاعادی
فلا ادنیت ارجعنی الاعادی
... فاعتبتها
سبعا ... المعایب
وبها منوی ...

چون خدا و رسول متهم
... مضطر
اذا ما ... وسع ولم
وکان زاعقل وسمع ولم
... قلبه
اصم ادنیه واعمی قلبه
وسلبته عقله ...
حتی اذا انقذ فیه امره
رد الیه عقله لیعتبر
... کلمات ...
فما ... زکرمن ... کر
به ... خلوت کو ...

ازبرای طرد و عکس ادرده از بحر رمل مثمن سالم بیاورده باحسان کوی
حاتم برفعت توئی کسری بفرمان توئی اصف برهان توئی عیسی این

همچنین است شکر بتر از روی وزارت بر کش

بیت چون از اخر گیرند و کلمه کلمه بازپس خوانند تا این بیت حاصل شود
از بحر مضارع اخرب علی توئی برهان اصف توئی بفرمان کسری
برفعت حاتم توئی باحسان هنگامیکه شربت بود در لب
خندان نمودی شیر از جرات است بعضی دیگر از شعرای عجم طرد و عکس را
شامل النوع گذشته داشته اند و یکنوع نو دیگر زیاده کرده و آن
است که شاعر بیتی گوید که چون ترتیب بعض اجزا را عکس کنند بیتی
دیگر حاصل شود مانند هر یک از ابیات این غزل که شاعر گوید
گر زانکه برافروزی آن شمع شبستان را خندان شود نوری
دیگر بیه تابان را تا لاله شود رسته بخارخ کلوزا تا غنچه شود
خندان بگشا لب خندان را از عین پریشانی تا جمع شود دلها
بگشای ششی از رخ آن زلف پریشان را و جمع ابیات این غزل از

تا

این قبیل است و بیت قصیده مصنوع بر حسین است که در این چند نوع
تغییر ترتیب ممکن است و از هر کدام بیتی دیگر حاصل میشود چنانکه
کسری برفعت توئی حاتم باحسان توئی عیسی برهان توئی اصف
بفرمان توئی توئی کسری رفعت توئی حاتم باحسان توئی عیسی
برهان توئی اصف بفرمان توئی رفعت کسری توئی باحسان حاتم
توئی برهان عیسی توئی بفرمان اصف باحسان حاتم توئی برفعت
کسری توئی بفرمان اصف توئی برهان عیسی توئی کسری توئی
برفعت حاتم توئی باحسان عیسی توئی برهان اصف توئی بفرمان
و صاحب تبیان گفته که رد و عکس انست که دو کلام ذکر کنند
که کلام اول منطوق خود معنی و محقق کلام ثانی باشد و بعکس
چنانکه در کلمه طیبه لا اله الا الله وحده لا شریک له و چنانکه در این
بیت خدایا نداریم غیر از تو کس توئی ملجأ ما دگر هیچ کس و کلام
صاحب کشاف در اواخر سوره روم دلالت برین میکند و این از
اصطلاح بعضی اهل عربیت است و ظاهر است که طرد و عکس باین معنی

از محسنات معنویه است نه لفظیه و صاحب تبیان از محسناتی داشته که
موجب لفظ و معنی اند و این محل دغدغه است و طرد در لغه راندن است
و عکس بازگونه کردن و چون درین صنعت کلام بر معنی خاص میرانند
و باز او را بازگونه میکنند او را طرد و عکس نام کردند و وجه تسمیه
بعکس و تبدیل ظاهر است **تردید** عبارتست از انکه کلمه را در مصراعی یا
در فقره تعلق دهند بچیزی و باز او را در همان مصراع یا همان فقره تعلق
دهند بچیزی دیگر و این را سه مرتبه است مرتبه اعلی انست که مطلقا
در میانه فاصله نباشد چنان که از دهر بجز الم ندیدم و اهل
کرم کرم ندیدم مرتبه متوسط انست که اندک فاصله باشد چنانکه
بگشا روی چو گل روی دلی هم بنما که زنا دیدن تو کار خرابست مرا
مرتبه ادنی انست که فاصله بسیار باشد چنانکه دور از ین در ازغمی
بود مرا معلوم شد هشت محروم از بهشت آن کز درت محروم شد
و میتواند بود که در یک بیت دو تردید واقع شود چنانکه ای پری رخ
رخ خود سار غیان بی نوا نم بنوا ایم برسان و صاحب تبیان تردید را

داخل

داخل صنعت تردید داشته و از از محسناتی شمرده که موجب حسن
لفظ و معنی اند و صاحب ایضاح گفته که تردید را اثری هست در
تحسین مطلق و انکه در قصیده مصنوع از برای او مثالی نیاورده
شاید که بنا بر این بوده باشد و تردید در لغه باز گردانیدن است و چون
در این صنعت لفظی را یکبار تعلق بچیزی داده اند باز میگردانند
و تعلق بچیزی دیگر میدهند او را تردید نام کرده اند **تعطف** عبارت
است از انکه کلمه را در موضعی از صدر تعلق دهند بمعنی باز او را
در عجز ضرب یا عجز تعلق دهند بمعنی دیگر مانند کلمه گرد در این بیت
اه که هر چند گرد دل سبک او وفا بر دل مسکین باز گرد
ریش جفا و مانند کلمه نمود در این بیت چه حالت که هر
چند دل نمود نیاید به پیش او نمود او رشد خونی بار و وجه تسمیه
است که گویا آن کلمه بر دو عطف بیت یعنی بر دو دوش بیت
است **تشریع** و بعضی از اوتوشیح میگویند و ذو القافیتین نیز
میگویند و پیش فصحای عرب عبارتست از ان که شعر را بنا بچند

بردو قافیه یا بیشتر که بر هر یک از انها توقف کنند نظم درست باشد و معنی
مستقیم و اما مثال انکه شعر را بنا نهند بر دو قافیه این ابیات است از
بحر رمل مسدس مجنون   چه کنی غلط کذری سوی ما بسپهر عذری رخ
بکشا همه کس دل و جان بدهد که خورد ز لبت شکری بر سان همه
صنم از مکان درست چو منی نبود دیکری بهوا ز وفا این ابیات را که
تا اخر بخوانند مثمنست در بر وزن فعلن هشت بار و اکر بر قوافی اولی
توقف کنند مسدس میشود و بر وزن فعلن شش بار و ابیات چنین
میشود که چه کنی غلط کذری سوی ما بسپهر عذری همه کس دل و
جان بدهد که خورد ز لبت شکری صنم از مکان درست چو منی نبود
دکری و از مخترعات این اسلوب است که چون بر قوافی اولی توقف
کنند الفاظی که باقی مانند چون جمع کنند بیتی باشد بر همان بحر چنانکه
درهمین که الفاظ باقیه راجع این بیت میشود   رخ خود بکشا بر سان
همه را بهوا ز وفا   و اکر بیت حاصل در قافیه نیز موافق این ابیات است
از بحر هزج   مدور لاله حمرا بیا جانا سوی صحرا بکش خوش ساغر صهبا

برافروزان رخ زیبا بشدم اخر ز هجرانت دل افسرده بیا پیش عذار
اتشین بنما فکن اتش بجان ما مکن چندین تو استغنا مپوشان
رخ زیبا جانا نقاب از رخ فکن بالا مسوز از غم دل ما را این ابیات را
اکر تا اخر بخوانند مثمنست و موزون مفاعیلن هشت بار و اکر بر
قوافی ثانیه توقف کنند مسدس میشود و همچنین میشود که
مدور لاله حمرا بیا جانا سوی صحرا بکش خوش ساغر صهبا شدیم اخر
ز هجرانت دل افسرده بیا پیش عذار اتشین بنما مکن چندین تو استغنا
مپوشان رخ زیبا جانا نقاب از رخ فکن بالا و چون الفاظ باقیه
را جمع کنند بیتی میشود از مثمن   برافروزان رخ زیبا فکن اتش
بجان ما مسوز از غم دل ما را   و اکر بر قوافی اولی توقف کنند مربع
میشود و ابیات چنین میشود که مدور لاله حمرا بیا جانا سوی صحرا
شدیم اخر ز هجرانت دل افسرده بیا پیش مکن چندین تو استغنا
مپوشان رخ زیبا جانا   و ظاهر است که انچه بعد از این قوافی
باید وان مصراعهای جهره هست و از اصل شعر ابیات دیکر هست از

از همین شعر و در مثل این اشعار صنعتی دیکر اختراع میتوان کرد و ان انست
که چون در بیت اول بر غیر قافیه اخرین توقف کنند هر چه بعد از ان
قافیه بماند با اول بیت ثانی وصل کنند و بیتی حاصل کنند موافق بیت
سابق در بحر و قافیه و هر چه بعد از ین بماند با اول بیت ثالث وصل کنند
و بیتی دیکر حاصل کنند موافق سابق و علی هذا القیاس تا اخر شعر
چنانکه در ابیات کذشته چنین کنند که   مدور لاله حمرا بیا جانا
سوی صحرا بکش خوش ساغر صهبا برافروزان رخ زیبا شدیم اخر
ز هجرانت دل افسرده بیا پیش   عذار اتشین بنما فکن اتش بجان ما
مکن چندین تو استغنا مپوشان رخ زیبا جانا نقاب از رخ فکن بالا
مسوز از غم دل ما را و اکر این صنعت را التعلیق و التلفیق نام کنند مناسب
مینماید چه تعلیق در لغة سکافتن است و تلفیق فراهم اوردن و در
صنعت چون بعضی اجزای ابیات جدا کرده میشود و از بعضی و پیوسته
کرده میشود بعضی دیکر پس او را مسمی باین اسم مناسب باشد و
شعرای عجم صنعت تشریع را اعتبار کرده اند و لهذا در قصیده مصنوع

از ابیات او مثالی بیاورده و تشریع در لغة تکرار باب اوردنست و چون
درین صنعت تکرار شعر را بنا می نهند بر قافیه مشابهت دارد بانکه
شتری را مکرر در باب اورند پس بنا بر این مشابهت این صنعت را
تشریع نام نهاده اند و توشیح پیش شعرای عجم عبارت از صنعت دیکر
دیکر است و بعد ازین مذکور خواهد شد و ذو القافیتین ان شعرا
میکویند که در روی دو قافیه التزام کرده باشند و پیش ایشان
شرط نیست که اکر بر قافیه دیکر غیر قافیه اخرین توقف کنند درست
باشد و مستقیم مانند این غزل   باده می نوشم که از هجران دلی
دارم کباب ور ننوشم میشود دلکیر کی کارم خراب الحیان مستم ز
عشق او که دایم خون دل میخورم از کاسهای چشم و پندارم شراب
کس نپنداری که اوامد به هشیارم مکر خلق عالم بعد ازین بینند
هشیارم بخواب افتاب کشته تابان و دلی بر دیکران بر من اخر کر
بخواهی یافت بیارم متاب ای عطائی کی توانم دید او بیش روز
وصل چون دل خون کشت پیش چشم خو سازم حجاب وان شعر که

زیاده از دو قافیه التزام کرده باشند ذو العواقی میگویند مانند این
بیت گر سعد بود طالع و اختر یارت دارا شود ت مانع پر رز دارت
ور زانکه مداری چو عطای طالع یک تو بود صانع اثر کارت و اکر میان
دو قافیه حاجب را امدن شود ذو القافیتین محجوب میگویند و حاجب
عبارتست از لفظی مستقل در تلفظ یا نازل منزله انکه پیش از قافیه التزام
کنند در هر مصراع و یک معنی تکرار باید مانند لقطار یاد درین بیت
هر دم رسدت دلا گر از ما غمی باید بشود دلگذر از یار رحی رانرو چو یک
دیگری ان غمها از جانب تست اکثر از یار رکی و مثال ذو القافیتین
محجوب در قصیده مصنوع همان بیت را داشته که از برای تجنیس
ناقص آورده و ان مذکور شد توشیح پیش شعرای عجم عبارتست
از انکه شاعر در اول مصراعها یا میانها یا در میانه انها حرفی چند یا
کلمه چند ارد که چون حروف یا ان کلمات را جمع کنند اسمی یا لقبی
یا مصراعی یا بیتی یا مثل اینها چیزی حاصل شود و شعر مشتمل بر این
صنعت را موشح میگویند مانند این   عزت و دولت الهی باد

یلیح

قضاءا من العليم والعلى
من فاته العلم واخطأه الغنى
فذاك والكلب على حد سوى
فضله عند ذوي الفضل
وثيقة المرء فضله عند العالم
وثيقة المرء عند الوالي
وما لي بد مثل الذي
لا يكون العلى مثل الغنى
لا ولا ذو الغنى مثل ذي الادب
لا تياسن اذا ما كنت ذا ادب
على خمولك ان ترقى الى الفلك
بينما الذهب الابريز مطرح
في التراب اذ صار اكليلا على الملك

